

شامل برگزیده‌ای از مجله فرهنگ و هنر مسیحی

اکتبر ۲۰۲۵ - مهر ۱۴۰۴ - شماره ۱۱۴

NO:114 OCTOBER - 2025



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می‌گردد



Smyrna Magazine No: 114

Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE

NUMBER:114

2025

October

Copyright©2025 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

ارتباط با ما



اگر از نسخه آنلاین استفاده می کنید کافیهست
روی آدرس ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید

www.smyrna-magazine.com
www.smyrnacollege.com

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

@smyrna.jubal.church

Smyrnachurch_jbm
Smyrna_church_jbm

Smyrna Church (JBM)
Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88
(+1) 770 268 91 76
(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)

سردبیر
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا

مهر ۱۴۰۴ / مجله شماره ۱۱۴

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

امید سبوکی

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن

طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا

طراحی جلد: المیرا، امید

ترجمه: مپسا، مینا، امید

ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهرزاد، جواد، جیمز، یاشار، بنام، زهرا، سمیه، کاوه، مایا،
مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم، مسعود،
شمس، علی، ترابی، هلنا، محمدحسین، سارا، حسین، ...

و کلیسای اسمیرنا در
ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان
می باشد.

شما می توانید مقالات، مطالب، دلنوشته و شهادت های خود
را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار
ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیات تحریریه مجله می باشد.
ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت آمیز
به کلیساهای، ادیان دیگر و یا گروه های سیاسی باشد، معذورند.
مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه
یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی
و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال
باند می باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر
مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می باشد.

آنچه در این شماره می‌خوانیم:

سرمقاله

۶ چگونه صدای تو را
بشنوم...

از گوشه و کنار جهان

۸ خبر

رسم شاگردی

۱۰ رهبری و خدمت

خانواده‌ای زیر صلیب

۱۲ مصاحبه

نقش و نگار

۱۴ فردیناند بول

نگاهی به سیخای جهان

۱۶ آگوست راش

شما می‌توانید برای دسترسی
مستقیم به صفحه مورد نظر، روی
آن کلیک کنید و برای بازگشت به
صفحه فهرست نیز بر روی دکمه
بازگشت کلیک کنید.



نگاهی به سیخای ایران

۱۸ یک روز بخصوص

معرفی کتاب

۲۰ از زندان‌های خود آزاد شوید

کلیسا در جفا

۲۲ بیوه زن نفرین شده

سبک زندگی، زندگی سالم

۲۴ کمک‌های اولیه

تنور (آشپزی)

۲۶ استراگانوف مرغ

تاریخ سازان آسمانی

۲۸ هنری، یوهان، لمبرت

کانون شادی

۳۰ داستان موسی

صفحه روز

۴۲ بازار پاییز داغه

من یک زن هستم

۴۴ هاجر

ارتشی برای دعا

۴۸ استان آذربایجان غربی

دلنوشته‌های دور و نزدیک

۵۰ نامه به پدر آسمانی

سرگرمی

۵۲ جدول

معرفی برنامه‌ها

۵۴ ارتباط با ما



می کنیم و گمان می بریم که کار تو را انجام می دهیم در حالیکه قدم به قدم صدای سکه ها و شگردهای جدیدمان گوش هایمان را پر کرده است. سن های ایمانی ما بالا می رود و برای هیچ چیز صبر نمی کند ولی انگار عرض این عمر ایمانی ایستاده و حرکتی نکرده است. به ظاهر و برای به رخ کشیدن فروتنی مان، حوله بر کمر می بندیم و در میان هزاران چشم و دوربین فریاد می زنیم، نام تو را جلال می دهیم و در پس این اتاق دیگران را سخیف و ضعیف می بینیم و اوج غرور تمامی چشم و گوش هایمان را پر کرده است که دیگر برای شنیدن صدایت هم جایی نگذاشته ایم.

مسیح امروز ما را به یادآور چون می خواهیم پیش از آن، تجارت هایمان را در حضورت باز کنیم قبل از آنکه طنابی که می بافی به اتمام رسد....



امیر سعیدی

صدای شلوغی و همهمه مردم که در حال خرید و معامله بودند تمام گوش ها را پر کرده بود و اجازه نمی داد صدای دیگری را بتوان شنید. عده ای برای مسافران، کالاهای مورد نیازشان را فراهم کرده و در معرض فروش قرار داده بودند.

هر تاجر سعی می کرد تا با شگردهای مخصوص خود، مشتری ها را به سمت خود جلب کند و گوی سود را از رقیبانش بستاند. خریداران نیز با وجد و عطش به دنبال تاجرانی بودند که شاید زرق و برق بساطشان چشم آنها را بیشتر جلب کند.

اشتیاق و تلاش دختر نحیف و کوتاه قدی که در پشت جمعیت سعی می کرد تا بر روی سینه پاهایش، قد خود را بلندتر کند که شاید از بالای سر دیگر خریداران، کیبوری را از فروشنده طلب کند، قابل توجه بود. با سردرگمی خاصی که در چهره اش بود به چپ و راست، بدن خود را می کشید تا شاید فروشنده او را ببیند که ناگهان با فشار جمعیت از پشت به زمین افتاد. در پشت سرش مردی نشسته بود و طنابی را به آرامی در حال بافتن بود. در پشت این جمعیت نگاه مرد و دختر به هم گره خورده و مرد، لبخندی در اوج محبت، توامان با دل شکستگی هایش از جمعیت بر لبانش نقش بست.

انگار طنابی را که می بافت تازیانه ای بود که در حال کامل شدن بود. مرد سر بلند کرد و نگاهی به جمعیت انداخت...

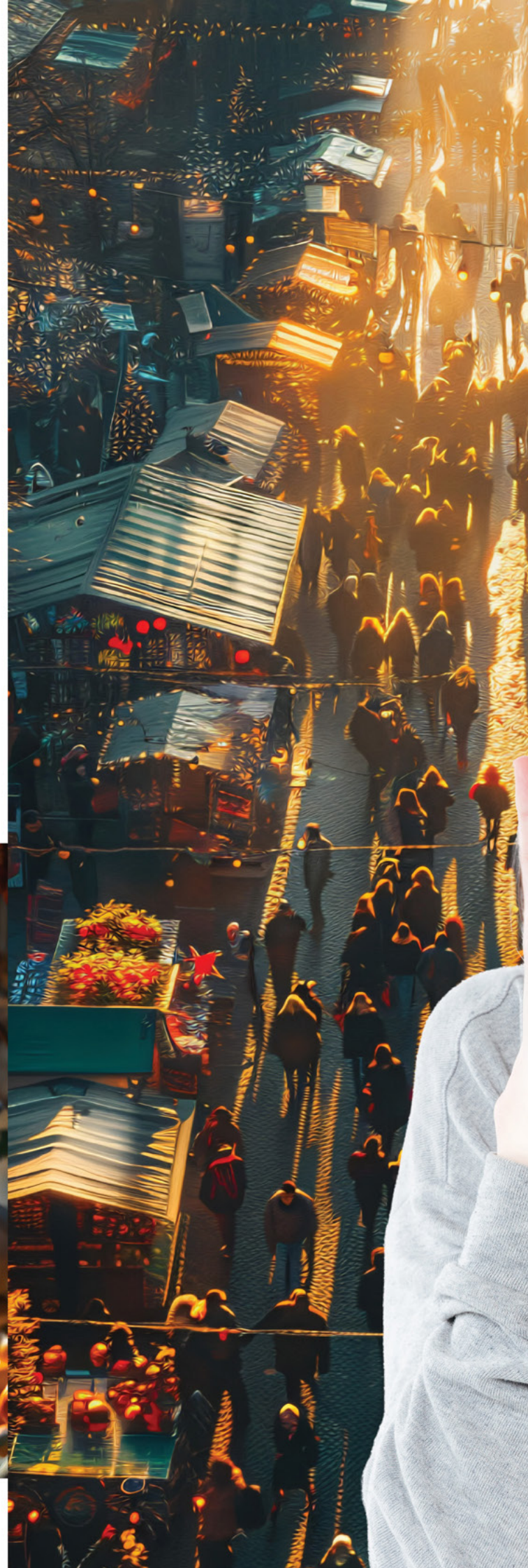
گاهی همانند این صرافان و فروشندگان، خدمت به تو را شروع



سرمقاله



یگونه صدای تو را بشنوه...



از گوشه و کنار جهان

خبر



و اماکن؛ ورزشکاران و حاضرین زانو زده و دعا نمایند. زیرا به اعتقاد ایشان این حرکت جمعی حرکتی قدرتمند در جهت بازگرداندن ایمان به مدارس و جامعه می باشد. زانو زدن و دعا کردن در هنگام بازی امری غیر عادی نیست به طوری که بسیاری از قهرمانان ورزشی در رشته های مختلف در زمان قبل یا بعد بازی و یا در حین بازی به این کار مبادرت می کنند. «پاتریک ماهومس» و «جالن هرتس» از ورزشکاران مشهور اغلب در بازی ها زانو زده و دعا می کنند. در سال ۲۰۲۲ نیز در اتفاقی تاثیرگذار و الهام بخش پس از اینکه «دامار هاملین» بازیکن تیم «بوفالوبیلز» در زمین دچار ایست قلبی شد بازیکنان و کارکنان تیم به سرعت به شکل دایره در کنار یکدیگر در زمین زانو زده و دعا کردند. در بازی گذشته نیز کسانی که بازی را تماشا می کردند شاهد لحظاتی بودند که کشیش تیم «لن واندن بوس» بازیکنان این تیم را در دعا همراهی و رهبری می کند.

جو کندی مربی نیز در آن زمان همین کار را انجام داد. او در میانه بازی در کنار زمین زانو زده و دعا کرد. اما همین کار او به اخراج وی انجامید. آنچه این قضیه را برجسته می کند این است که جو کندی پس از اولین شکایت خود هرگز از احقاق این حق که می تواند آزادانه به بیان ایمان خود بپردازد دست نکشید و عقب نشست تا در نهایت توانست به این رأی در دادگاه عالی ایالات متحده آمریکا دست پیدا کند که پیروزی چشمگیری در این زمینه بوده است.



بر روی زانوان خود دعا کنید

«جو کندی» مربی فوتبال آمریکایی و از کهنه سربازان رزمی تفنگداران دریایی ایالت متحده در ماه سپتامبر پس از پیروزی در دادگاه عالی آمریکا مجدداً به تیم دبیرستان «برمرتون» در «واشنگتن» بازگشت.

او چند سال پیش به دلیل زانو زدن و دعا کردن در زمین بازی، از دور بازی ها اخراج شد اما پس از صدور رأی نهایی دادگاه عالی براساس اینکه ایمان شخص را نمی توان سانسور کرد مجدداً به عنوان مربی به تیم برمرتون بازگشت و از این پس آزادانه به ایمان خود ادامه می دهد. آنچه این رویداد را با اهمیت نموده این است که این اتفاق تنها یک برد برای یک مربی نبود بلکه چنین رأیی برعلیه چندین دهه مخالفت و خصومت نسبت به بیان ایمان شخصی افراد صادر گردیده است به طوری که درهای جدیدی بر روی همه آمریکایی ها گشوده گردیده تا بتوانند از این پس باورهای خود را بیان نموده و براساس ایمان خود زندگی کنند. به همین مناسبت موسسه «آزادی اول» که بزرگترین سازمان غیرانتفاعی در دفاع از آزادی مذهبی است کمپینی را راه اندازی کرده است که براساس آن و برای نشان دادن آزادی بیان در ایمان قرار شد در روز ۱ سپتامبر در سراسر کشور در تمام ورزشگاه ها



خدمت به آسیب دیدگان

«ایوان کرافت» خواننده و ترانه سرای است که سرودهای قلب و روح شنونده را تحت تاثیر قرار می دهد.

پدر او «کن کرافت» کشیش است وی در سال ۲۰۰۹ گروه «ماموریت نجات امید» را در «سن فرناندوی، کالیفرنیا» تأسیس کرد. عمده فعالیت این گروه رسیدگی و پناه دادن به بی خانمان ها و آسیب دیدگان اجتماعی و معتادان به الکل و موادمخدر است به طوری که این گروه در حال حاضر بزرگترین پناهگاه افراد بی خانمان در «لس آنجلس» را اداره می نماید. همین موضوع نیز باعث آشنایی ایوان کرافت با مشکلات و مسائل افراد آسیب دیده و بی خانمان ها و پناهجویان شد.

این خواننده ۳۵ ساله در گفتگو با «کریستین پست» گفت: «با دیدن اشخاصی که آسیب های شدیدی را پشت سر گذاشته اند و افرادی که دچار بیماری های سخت و مشکلات بسیار هستند و همینطور وقتی می بینید که چگونه در آستانه از دست دادن چیزهای زیادی هستند متوجه می شوید که چقدر خوش شانس هستید.»

او در مورد تاثیر فعالیت های پدرش بر دیدگاه خود گفت: «پدرم مدت ها به من آموخت که همسایه ام را مانند خودم دوست داشته باشم و به همین خاطر همیشه در رویدادهای مختلف جهت جمع آوری پول برای کمک به افراد نیازمند و ساختن پناهگاه جدید شرکت می کردم تا اینکه به دیدگاه متفاوتی نسبت به کمک کردن به افراد دست پیدا کردم؛ اینکه برخی از مردم فقط به یک فرصت نیاز دارند و کمک کردن به آنها می تواند یاد دادن مهارت ها و توانایی هایی باشد که آنها را به این باور

برساند می تواند تغییر کنند و این پیامی قدرتمند از انجیل است. زمانی که در مراسم شکرگزاری و کریسمس به

همراه گروه به نواختن سرود می پرداختیم می دیدم که چگونه سرودها مردم را حتی در سخت ترین زمان های زندگیشان شاد می کند.»

کرافت با بیان اینکه معاشرت با پناهجویان و مهاجرانی که در پناهگاه بودند علاقه او به زبان اسپانیایی را برانگیخت از فعالیت هایش به زبان اسپانیایی با مشارکت هنرمندان مشهوری مانند «مارکوس ویت» و «مارک اورنیتالز» و نیز از برگزاری کنسرت هایی به زبان انگلیسی و در کنار «مت ردمن» و «اسراییل هاتون» خبر داد که به گفته وی این رویدادها می توانند باعث جمع آوری بودجه بیشتری برای فعالیت های گروه نجات امید بشود ضمن اینکه او و تیمش در نظر دارند تا بهار آینده یک میلیون دلار برای پیشبرد اهداف گروه ماموریت نجات جمع آوری نمایند.

آلبوم جدید کرافت با نام «شانس تغییر» به موضوع رستگاری پرداخته است و به نوعی بیانگر تجربیات شخصی وی است که شاهد رستگاری خود و خانواده اش بوده است. کرافت در این زمینه افزود: «خانواده، کلیسا، اجتماع و رابطه با خدا گنجینه های واقعی زندگی را برجسته می کند و اینها بازتاب آرزوهای عمیق هر قلبی هستند. من در آلبوم جدیدم به این موضوعات پرداخته ام و سعی می کنم چیز جدیدی به مردم بدهم.



رسم شاگردی

رهبری و خدمت



شاید وقتی صحبت از رهبری و خدمت به میان می‌آید اولین تصویری که در ذهنمان نقش می‌بندد، رهبران کلیسا و خادمین درون کلیساست و یا حتی رهبران دولت‌ها و اشخاص دیگر... اما اولین رهبر، خادم و شاگرد خود ما هستیم، رهبر زندگی خودمان. رهبری که تصمیم می‌گیرد، انتخاب‌ها دارد و به عنوان ایمانداران به مسیح، ما نیز خادمین و شاگردان او هستیم که به ماموریت او فراخوانده شده‌ایم. ماموریتی که خبر خوش و مژده‌هایی از اسارت گناه را به دنیا اعلام کنیم و به عنوان فرزندان به شباهت او رهسپار باشیم.

پس رهبران، خود ما هستیم و خادمین نیز... اما در این دنیای پر از سختی‌ها و مشکلات چطور می‌توانیم رهبران در زندگی خود باشیم؟ رهبرانی که فرامین مسیح را به عمل می‌گذارند و نور او هستند در تاریکی این دوران.

عیسی خود در بین شاگردان بود. در دوران امپراتوری روم و پر از سختی‌ها و جفاها... و به شاگردان می‌گوید:

«مضطرب مباشید!!! بزودی به جایی که می‌روم خواهید آمد اما تا آن زمان یک مسئولیت دارید.»

در انجیل «یوحنا باب ۱۴ آیات ۱۵ تا ۱۷»، او از شاگردان می‌خواهد تا احکامش را به جا آورند و عیسی نیز مدافعی را به آنها خواهد داد. «روح القدس»، مدافع، تسلی دهنده و به یادآورنده کلام او. عیسی عنوان می‌کند که از پدر خواستم تا روح راستی را به شما بدهد تا همواره و همیشه با شما و در شما باشد.

در «آیه ۲۶» همین باب اشاره دارد که «آن روح راستی به شما می‌آموزد و در مشارکت با او آنچه که الان نمی‌دانید را فرا خواهید گرفت. به یاد شما خواهد آورد آنچه گفتیم

و آنچه بنیاد پیام من بود و درک آن را نیز خواهید یافت و منور خواهید بود.»

برای هر کدام از این شاگردان سال‌ها طول کشید تا تجربه با روح راستی زندگی کردن را بیاموزند و رهبری زندگیشان چنان ارزشی در آنها ایجاد کند که با اشتیاق، آنچه را دیدند و شنیدند مکتوب سازند. شاید این سفر برای «متی» حدود بیست سال ادامه داشت تا حال انجیل خود را با هدایت و رهبری روح راستی مکتوب سازد. تجربه با روح راستی زیستن، ارزش پیام و کلام را در ما افزایش می‌دهد. ارزش برادر، خواهر، کلیسا، مشارکت و پرستش را برایمان دگرگون می‌کند، چرا که زیستن با روح راستی و تجربه راه رفتن با او، ذهن‌های ما را دگرگون می‌سازد تا برای این جامه نو درکی متقابل یابیم.

«یوحنا» مکتوبات خود را حدود شصت سال بعد با هدایت روح راستی ثبت می‌کند و به نگارش در می‌آورد. این سفر روحانی نه به سال‌ها و روزهای تقویمی بلکه به قدم‌ها و روزهایی که با هدایت این روح زیسته‌ایم اشاره دارد. یوحنا انجیل خود را با این جمله شروع می‌کند: «در آغاز کلام بود، کلام با خدا بود و کلام خود خدا بود...» رسیدن به این درک الهی جز به زیستن با او و شناخت در مسیر سفر و همراهی او میسر نخواهد گشت.

یوحنا همچنین می‌نویسد که بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم اما به اندازه‌ای نوشته شد که ایمان بیاورید. بسیاری آیات و نشانه‌های دیگر هست اما به اندازه‌ای نوشته شد که ایمان بیاورید و خود بپسیدید، نشانه‌ها و آیات او را، محبت او را و نیکویی او را... یوحنا ما را دعوت می‌کند تا خود، رهبر زندگی خودمان باشیم و در هدایت آنچه به واسطه ایمان آوردن به مسیح در درون ما قرار دارد یعنی روح راستی، بپشیم و تجربه کنیم.



در زندگی تو نمایان خواهد شد تا چنان که یوحنا مکتوب کرد و ما را به ماندن در این سفر تشویق کرد، ما نیز دیگران را در این خصوص مشوق باشیم.

امروز برای دلیلی اینجا هستیم، در این دوران هستیم و در این مکان هستیم. همین امروز، روز شروعی دوباره است. بیایید با کلام او به پیش رویم و اجازه دهیم روح راستی در هر شرايطی از کلام به ما مشورت دهد، هدایت کند و رهبری زندگی خود را نه با احساسات و افکار خود بلکه با افکاری که در کلام و روح او دگرگون گشته است به پیش برانیم.

مشارکت با روح القدس و کلام خداوند با شما باد.



امید سبکی

او ما را به سفری روحانی دعوت می‌کند، سفری در مشارکت و در ماشین خدا و تحت رانندگی خدا. وقتی با او وارد این سفر می‌شویم هر روزه ارزش کلام و موعظه را به یاد می‌آوریم و درک می‌کنیم. «و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها جدیت می‌نمودند.» اعمال رسولان باب ۲ آیه ۴۲ در این آیات، زندگی و زیستن آنها را می‌بینیم که در تعلیم و مشارکت سپری می‌شود. آنها نه تنها در کنیسه بلکه در هر کجا که با می‌گذارند این زیستن با روح راستی را فراموش نکرده‌اند.

«اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی، استوار باش، چونکه می‌دانی از چه کسان تعلیم یافتی، و اینکه از کودکی کتب مقدس را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد، برای نجات به وسیله ایمان که بر مسیح عیسی است. تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است تا مرد خدا کامل و برای هر کار نیکو آراسته بشود.»

دوم تیموتائوس باب ۳ آیات ۱۴ تا ۱۷

برای تجهیز شدن در این سفر به ایمان، به روح راستی و کلام زنده نیازمندیم. برای درک، فهم و تنویر افکار در این سفر و پروسه وارد شدن اولویت است.

«و ملاحظه یکدیگر را بنماییم تا به محبت و کارهای نیک تشویق نماییم و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادت‌تر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود.»

عبرانیان باب ۱۰ آیه ۲۴ و ۲۵

این تشویق حقیقی است که همگی را به زیستن با روح راستی و کلام برانگیزانیم. کلام را منتقل می‌کنیم و چون کلام خدا و روح راستی در ما عمل می‌کند، مشوقان به آن نیز خواهیم بود چنانچه کلام، ما را به عنوان سفیران معرفی می‌کند.

امروز با این یادآوری بیایید خود را محکی بزنیم و باز در مسیر این سفر قرار گیریم و اجازه دهیم در این پروسه به پیش رویم. در این سفر معجزات را به یاد خواهید آورد و هر روزه با آیات و نشانه‌های بی‌نظیر و هدایتگر او مواجه خواهیم شد. نشانه‌ها و معجزاتی که برای هدفی



پیش روی
روشنایی

به مادر خود گفت: «بانو، دینک
پسرت». سپسر به آن شاگرد گفت:
«دینک مادر است».

هر آن ساعت، آن شاگرد،
هو را به خانه خود برد.

یوم ۱۹: ۲۶ - ۲۷

خانواده زیر صلیب

دروود بر شما. می‌طلبیم که خداوند از طریق این مصاحبه و شهادت قلب‌های خوانندگان را لمس کند و گرمی زندگی، هر ایرانی و هر فرزندی رو ببوشاند و امید در زندگی‌ها برای حرکت در راه صلیب مهیا بشود، آمین. حقیقتاً قلبمان شاد و خشنود هست که چطور خداوند در بین قوم ایرانی بیداری ایجاد کرده و هرروزه بسیاری خداوند حقیقی را شناخته و به سمت او حرکت می‌کنند. ...در شروع ممکنه خودتون رو برای خوانندگان مجله اسمیرنا معرفی کنید؟

بله، با تمام اشتیاق. فرزند هستم، در حال حاضر به همراه دو پسر و همسر در ایران زندگی می‌کنیم.

چقدر عالی، شکر برای وجود این خانواده زیر صلیب. فرزند جان چند ساله مسیح رو شناختی و قلبت رو به مسیح دادی، و آیا در خانواده شما کسی دیگر هم ایماندار هست؟

نمی‌دونم از کجا شروع کنم و چطور لطف و محبت خدا را در افتادن‌هام، در ایمان آوردن دو پسر به عیسی مسیح بیان کنم. اما خودم...

من ۶ سال پیش مسیح رو شناختم و قلبم رو تسلیم اون کردم و به کلیسای خانگی پیوستم اما به دلیل مشکلات و محدودیت‌های جامعه ایران به همراه خانواده‌ام به ترکیه مهاجرت کردم ولی متأسفانه به دلیل ضعف خودم نتونستم بمونم برگشتم و به دلیل مشکلات پس از اون به طور کل از همه چیز بریدم، چند سال از این سن ایمانی رو بدون مسیح و دیدن اون سپری کردم. ولی الان یکساله باز نور اون در زندگی من هست و بهتر بگم زندگی خودم رو دوباره به زیر نور اون بردم و مشتاقانه خدا رو خدمت می‌کنم و از این مسئله خیلی خوشحالم. حالا شما اگر می‌تونید بگید من چند ساله ایمان دارم واقعاً؟ ولی چیزی که مهمه برام اینه که الان همه زندگی و قلبم در دستان مسیح است.

شکر برای وجودتون. گفتید بعد از ایمان آوردنتون به مسیح و کلیسا از ایران خارج شدید. برامون از این موضوع بگید.

بله. با خانواده وارد ترکیه شدم و به شهر استانبول رفتم. همسر من هنوز به عیسی مسیح ایمان نیاورده بود و با ترس از مهاجرت با من همراه شد. وارد کلیسا شدیم خیلی خوب بود ولی من در ایران رشد الیهاتی زیادی نداشتم چون واقعاً مهیا نبود. در ترکیه تعالیم مقدماتی کلیسا خیلی خوب بود طوری که حتی همسر من مشتاق شده بود. زندگی در غربت سخت بود ولی همون زندگی کوچیک، پر از محبت و عشق خداوند شده بود. از ایران دائماً خانواده‌هامون تماس می‌گرفتن و یا به دیدنمون می‌اومدن و می‌خواستن که برگردیم به ایران. تنهایی و سختی کار باعث شد به یاد رفاهی که در ایران داشتیم بیفتیم و در منزل ما بحث از اینکه در ایران ماشین و کار داشتیم و راحت بودیم پیش اومد و انگار تمام هدف اصلی رو از یاد برده بودیم. تمرکزمون روی همه چیز بود بجز، خداوند و اون عشقی که در زندگی ما بوجود آمده بود، عشقی که در ایران نداشتم حتی در خانواده. خلاصه بهتون بگم به اصرار همسر من بعد از ۹ ماه برگشتم ایران به امید بدست آوردن زندگی مجلل گذشته. الان دیگه خونه خوب و وسایل لوکس و... داشتم ولی دیگه تمرکزی روی محبت و خداوند نبود و هر روز بیشتر از قبل خانواده‌مون از هم دور می‌شدند و بالاخره همسر من تصمیم به طلاق گرفت و بعد از مدت کمی هم از ایران به اروپا مهاجرت کرد.

من بودم و یه دنیا تنفر و سیاهی. دو پسر من دیگه زندگی خوبی نداشتم و پوچی همه وجودمان را گرفت. درونم پر از انتقام شده بود، از کی و چی نمی‌دونم ولی دلم می‌خواست زندگی زوج‌ها رو بهم بریزم. دلم می‌خواست توی جامعه گرگ باشم تا دیگه هیچکس نتونه بهم صدمه بزنه. به طور کل ثروت و خوشگذرونی این دنیا روی زندگیم چتری کشید.

مسیح من رو پیدا کرد و وقتی دوباره طعم آغوش مسیح رو چشیدم، فهمیدم هنوز هم همون بره در دستان اون هستم و ادای گرگ‌ها رو در می‌آوردم. بره‌ای زخمی و خونین که مسیح از دهان شیر و ببر بیرونش کشید و با همه گرمای خودش دلگرمی بهش داد و زخم‌هاش رو شفا داد. زمانی که من وفادار نبودم اون وفادارانه کنارم بود و من کور بودم.

(اشک‌های فرزند برای چند دقیقه‌ای سکوت خاصی به مصاحبه آورد)

شکر برای وفاداری مسیح و شکر که این فرصت رو به همه ما داده که به سمت اون بازگشت کنیم. دوست داری در مورد اینکه چی شد مسیح رو دوباره وارد زندگیت کردی بگی؟

مسیح در زندگی من بود و این من بودم که نمی‌دیدم. توی همون

شرایط بد که با زندگی حبایی خودم درگیر بودم یکی از دوستان قدیمی در ترکیه، من رو از طریق فیسبوک پیدا کرد و دوباره با هم ارتباط برقرار کردیم. ایشون یک صدای ضبط شده برای من فرستادند که در مورد صلیب و گردنبندهای صلیب بود که اکثر مسیحی‌ها به گردن می‌اندازند. توی این پیام صوتی می‌گفت هر بار به صلیب نگاه می‌کنم به یاد این می‌افتم که امروز هم با گناهانم و رفتارم مسیح رو به روی صلیب رنج می‌دم. یاد گردنبندهای صلیبی افتادم که در ترکیه خریده بودم. نمی‌دونم چی شد که رفتم خونه و یه راست از پله‌های انباری پایین رفتم و توی وسایل انبارگشتم و گردنبندهای رو پیدا کردم. همونطور که صلیب رو کف دستم نگاه می‌کردم تمام کارها و رفتارهای سیاهم در این مدت از جلوی چشمم می‌گذشت و درد میخ‌های کف دست مسیح رو انگار کف دستم حس می‌کردم. همه درونم بغض شده بود. از شدت غم داشتم منفجر می‌شدم، بلند فریاد زدم: «کجایی پس؟»

گرمای عجیبی توی قلبم حس کردم و انگار هر چیزی که توی قلبم سنگینی می‌کرد داشت می‌سوخت و از بین می‌رفت. وقتی بلند شدم از گذشته دردی نبود توی قلبم؛ سبک شده بودم. اومدم به دوستم پیام دادم و در مورد اون پیام صحبت کردم. الان به کلیسا وصل هستم و هر روز رشد می‌کنم، محبت می‌گیرم و به دیگران محبت می‌دم. شروع کردم با شبان کلیسا در مورد پسرهام صحبت کردم و با راهنمایی کلیسا با پسرهام حرف می‌زدم و باهاشون وقت می‌ذاشتم. آنها هم مشتاق شدند به کلیسای آنلاین پیوندند و الان خودم هم ساعت‌ها باهاشون وقت می‌ذارم هر دو به مسیح ایمان دارند. چند ماه بعد در مطب خودم با خانمی آشنا شدم. ازم پرسید شما مسیحی هستید چون صلیب گردنتون هست، گفتم: «بله من قلبم رو به مسیح دادم» و اونجا بود که فهمیدم اون خانم هم مسیحی هستند و اینطور با خانواده‌ای ایماندار آشنا شدم و خیلی زود به عنوان همسر کنارم قرار گرفت. زندگی من به کل تغییر کرد و الان هر چهار نفرمون در خداوند قدم برمی‌داریم و بشارت می‌دیم. همه فکرم اینه که

مراقب باشم تمرکز من اول بر مسیح باشه، چرا که نخست در پی پادشاهی اون باید باشم.

واقعاً شکر برای کار عظیم خداوند و صلیب اون. چقدر برای من پر برکت بود فرزند جان، می‌خوام نظرت رو درباره این مجله بدونم و چطور می‌تونیم بهتر پیش ببریم؟

شکر برای وجود شما خادمین که با محبت و قلبی سرشار از خدا این مجله رو برای امثال من در ایران مهیا می‌کنید. می‌دونم چقدر زحمت داره و می‌دونم بدون قوت خدا واقعاً نمی‌شه این کار بزرگ رو به انجام رسوند و می‌خوام براتون بطلبم که روح خدا هدایتگر لحظه به لحظه و فرد به فرد شما اسمیرنایی‌ها و ورق به ورق مجله باشه. کاش می‌تونستم حس درونی خودم رو در مورد کارهاتون با جملات بگم. می‌دونم خسته می‌شید، می‌دونم شریر در کمینه؛ بایستید؛ در ایمان بایستید. بدونید کاری که دارید می‌کنید جای دیگه، زمانی دیگه، داره خیلی‌ها رو برکت می‌ده. شما صدای خدا هستید برای امثال ما که کور و کر بودیم. صدایی که به گوش نیاز نداره بلکه از درون ما رو صدا می‌زنه، فرزندم.

ممنون واقعاً برای این حس زیبایی که به تصویر کشیدید. چقدر به عنوان یک خادم کوچک در اسمیرنا، خوشحال شدم و دعای امروز شما چی هست؟

امروز می‌طلبم در نام منجی بشر، عیسی مسیح که قوت و هدایت او بر همه عزیزان بخصوص ایماندارانی که مثل من گمشده بودند بیارد. هر جا تمرکزمون بر چیزی به جز خداوند رفت حتی شده با سلی می‌ما را به خودمون بیاره، چون نمی‌دونیم با برداشتن تمرکزمون از خداوند چه سیاهی رو وارد زندگی‌هامون می‌کنیم خداوند هادی و نور ما باشد. در نام مسیح طلبیدم و با شکرگزاری فریاد می‌زنم. آمین

آمین. شکر برای وجود شما فرزند عزیز و خانواده شما.



مردی که در سمت راست تصویر می‌بینیم خدمتکار الیشع «جیحزی» می‌باشد و در سمت چپ تصویر لشکریان نعمان را می‌بینیم که هر کدام هدیه‌ای را در دست دارند نعمان از الیشع درخواست می‌کند تا هدایای او را برای تشکر بپذیرد اما الیشع هیچ هدیه‌ای از نعمان دریافت نمی‌کند چرا که تنها یهوه قدرت شفا را دارد و جلال از آن او می‌باشد. در هر موقعیت اجتماعی که امروز هستیم مانند نعمان بدون ترس از آبرو به نزد مردان و زنان خدا برویم و با آنها به مشارکت بنشینیم، خدا قادر است تا در مشارکت‌ها و دعا‌های ما، فیض و قدرت عجیب را نمایان کند.

حکمت الیشع و شفای خدای او می‌باشند و دو نفر در سمت راست تصویر شاهدینی هستند که این واقعه می‌تواند نگرش آنها به زندگی را تغییر دهد همانگونه که ما به تماشای این تابلو نشسته‌ایم.

ربکا و العازر

آب خواستم او هم آبی از کوزه‌اش به من دهد و هم به شتران و گله من، از این رو خواهم فهمید که محبت تو شامل حال سرور من شده است و همانطور که در تصویر می‌بینیم پیش از آن که حرفش تمام شود زن جوان و زیبا رویی به نام «ربکا» با کوزه‌ای بر دوش می‌رسد پس بی‌درنگ العازر نزد او رفته و درخواست آب می‌کند و طبق گفته‌اش خداوند تایید خود را به او می‌دهد و ربکا برای او و شترانش نیز آب فراهم می‌کند. ما چقدر در جستجو‌ها و آرزوهایمان نشانه‌های خدا و خواست او را می‌طلبیم؟ چرا که با هدایت او در مسیری از اراده او قرار خواهیم گرفت. کلام خدا در کتاب «ارمیا باب ۲۹ آیه ۱۱» اینطور می‌گوید: «زیرا فکرهایی که برای شما دارم می‌دانم، که فکرهای سعادت‌مندی است و نه تیره‌بختی، تا به شما امید بخشم و آینده‌ای عطا کنم، این است فرموده خداوند.»



اثری دیگر از فردیناند که در سال ۱۶۴۵ با رنگ روغن روی بوم در ابعاد ۱۷۱ در ۱۷۲ سانتی‌متر بر اساس کتاب «پیدایش باب ۲۴» کشیده شده است.

«ابراهیم» برای یافتن دختری به عنوان عروس برای فرزندش «اسحاق»، خدمتگذار خود «العازر» را به سفری نزد خویشاوندان خود می‌فرستد. او چنین می‌گوید که خداوند فرشته‌ای را پیشاپیش تو برای پیدا کردن همسر اسحاق خواهد فرستاد پس العازر به نزد خداوند دعا می‌کند که و تاییدی از او می‌خواهد که از هر دختری که



این بار با آثاری از «فردیناند بول» نقاش «هلندی» که یکی از شاگردان «رامبراند» بود با شما هستیم و در آنها تأمل می‌کنیم. فردیناند بول بین سال‌های ۱۶۱۶ و ۱۶۸۰ می‌زیست. او در ابتدا بیشتر سبک استاد خود را دنبال می‌کرد اما بعدها سبکش بیشتر رو به «باروک» پیش رفت. تولید او کاملاً متفاوت و بر اساس کتاب مقدس است. این نقاش به خاطر کشیدن «پرتره الیزابت باس» که در موزه «آمستردام» نگهداری می‌شود معروف است.

ظاهر شدن عیسی بر مریم مجدلیه

نقاش در اینجا بر طبق کلام تصویر عیسی را به شباهت باغبانی می‌کشد.

در نگاه اول، این تابلو به دو قسمت تقسیم شده است، قسمتی در تاریکی و قسمتی در نور و حیات و در مرز این نور و تاریکی، نقاش عیسی را با لباسی سفید و حالت ایستادنی که مریم را به سمت نور دعوت و هدایت می‌کند به تصویر می‌کشد.

همچنین ظرف بخور و تذهین که در جلو مریم قرار دارد نمادی از احترام و شاید حتی روش‌ها و خدمت‌های ما است اما تا زمانیکه روی ما مثل مریم به سمت تاریکی است این خدمات و احترام‌ها برای عیسی هیچ ارزشی نخواهند داشت بلکه در قدم اول باید به دعوت او لبیک گفت.

این تابلو یادآور این است که ما هم گاهی به جای نگاه کردن به عیسی قیام کرده و پیروزی او بر مرگ، نگاهمان را به قبرها می‌اندازیم و می‌گوییم خداوند! کجایی؟ غافل از اینکه عیسی همانند مریم ما را به نام صدا می‌زند.

امروز در هر شرایطی از زندگی که هستیم صدای شکوه و شکایت خود را پایین آوریم و به خداوندی چشم بدوزیم که بر مرگ پیروز شد، آری! او قیام کرد تا تو دیگر گریان نباشی و در غم خودت نمانی.

با کمی دقت و تأمل متوجه می‌شویم که از مسیر تاریکی به روشنایی تنها یک راه و یک جاده کشیده شده است که این آیه از کلام را به ما یادآور می‌شود: «عیسی گفت: من راه و راستی و حیات هستم و هیچکس جز به واسطه من نزد پدر نمی‌آید.» (یوحنا ۱۴:۶)

الیشع هدایای نعمان را نمی‌پذیرد

این روش را بی‌ثمر می‌پندارد اما به اصرار همراهان خود تصمیم می‌گیرد که آن را به انجام رساند و بدن او پاک می‌گردد و پس از آن اعلام می‌کند که «حال می‌دانم در تمامی این زمین جز خدای اسرائیل خدایی نیست.»

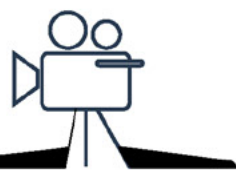
این تابلو در سال ۱۶۳۸ به ابعاد کوچک ۵۱ در ۶۲ سانتی‌متر با رنگ روغن روی بوم بر اساس انجیل «یوحنا باب ۲۰» توسط فردیناند خلق شد.

در نخستین روز هفته مریم به مقبره عیسی می‌آید اما ناگاه متوجه می‌شود که سنگ مقبره به کنار رفته و جسد عیسی آنجا نمی‌باشد پس خم شده و گریان به درون مقبره می‌نگرد اما همانطور که در تصویر نظاره‌گر هستیم دو فرشته بر او ظاهر می‌شوند و می‌پرسند چرا گریانی؟ مریم درحالی‌که از غیب شدن استاد خود سخن می‌گوید عیسی از پشت سر او را به نام صدا می‌زند...



این اثر در ابعاد ۱۵۱ در ۲۴۹ در سال ۱۶۶۱ با رنگ روغن روی بوم بر اساس کتاب «دوم پادشاهان باب ۵» به تصویر کشیده شد. سردار لشکر پادشاه «آرام» به نام «نعمان» که از بیماری جذام رنج می‌برد تصمیم می‌گیرد به نزد نبی خدا «الیشع» برود. الیشع از او می‌خواهد که ۷ مرتبه خود را در رود اردن بشوید. در ابتدا نعمان

بررسی فیلم



گذر کردن از موانع برای رسیدن به حقیقت و شناخت خدا، نیاز ماست. فرزندی گمشده در جستجوی پدر، چقدر آشناست.

نکته قابل اهمیت در این فیلم توجه او به هدیه خداست. همه ما هدایایی از خداوندان دریافت می‌کنیم، بعضی آنها را شناخته و برخی دیگر آنها را نمی‌بینیم، فقط کافی است به ندای درونمان اعتماد کنیم تا هدایای خدا را در زندگیمان ببینیم. آگوست نمی‌داند که او فرزند دو نوازنده موسیقی است. او با صداهایی که از اطراف خود می‌شنود موسیقی‌هایی در ذهنش می‌سازد، با صدای باد، قطار، سگ، بوق ماشین‌ها و هر چیزی که در دنیای اطرافش می‌شنود و هیچ کدام را بی‌اهمیت نمی‌داند و ساده از کنارشان عبور نمی‌کند. صداهایی که بارها و بارها به سادگی در زندگیمان از کنارشان می‌گذریم ولی آگوست همه آنها را تقویت و با تمرین و پشتکار هدیه خداوند را بارور می‌کند و در آن رشد کرده و به یک نابغه و رهبر ارکستر تبدیل می‌شود. همان رشدش باعث دستیابی او به خواسته قلبی‌اش می‌شود. بلی ایوان انتخاب کرد تا هدیه خداوند را در جای درست به کار آید و نگذاشت در دستان ولگرد بیافتد. شاید در طول فیلم به ذهنمان خطور کند که ما هم فرزندان گمشده و طرد شده هستیم و خانواده‌مان رهایمان کرده، ولی پدر همیشه منتظر بازگشت و پیدا شدن فرزندان‌شان است.

همیشه قدم ایمان ما و مهر پدر، ما را دور هم جمع می‌کند. آمین که تماشای این فیلم زیبا در مشارکت گرم خانواده برای شما پر از برکت باشد.

فیلم آگوست راش در عین سادگی بسیار قابل تأمل است و بیننده را وادار می‌کند که علاوه بر دنبال کردن داستان، به روابط بین شخصیت‌های داستان بیندیشد. رابطه بین آگوست راش و والدینش کاملاً یادآور رابطه ما و پدر آسمانی است.

ایوان (آگوست راش) پسر بچه‌ای یتیم است که نمی‌داند پدر و مادرش کجا هستند؟ آیا زنده هستند یا مرده؟ ولی به موسیقی درونش توجه و به دنبال آن حرکت می‌کند. «موسیقی همه جا هست فقط کافی است که آن را بشنویم.» این جمله‌ای است که فیلم با آن شروع می‌شود و به پایان می‌رسد. در زندگی همه ما، انواع موسیقی در جریان است، همان ارتباط دهنده ما با طبیعت و دنیای پیرامونمان، هر کدام به نوعی با ریتم‌ها و ضرب‌های مختلف آن را می‌شنویم یا بعضی اوقات اصلاً متوجه آن نشده و آن را نمی‌شنویم.

وقتی موزیکی گوش کرده و با آن ارتباط برقرار می‌کنیم می‌دانیم که آن طرف صدا، کسی هست که برای ما می‌خواند و آن موزیک مختص حال و احوال و دل ماست. **مانند این است که هر روز در اطرافمان نشانه‌های خدا را می‌بینیم و بارها و بارها صدایش را می‌شنویم ولی خدا را نمی‌بینیم و این همان جایی است که مورد تحقیر و تمسخر دیگران واقع می‌شویم.**

ایوان، ایمان دارد آنچه که می‌شنود از دل و جان پدر و مادرش به سمت او می‌آید، با تمامی دل این را باور دارد ولی هیچ نشانه یا مدرکی برای اثبات آن وجود ندارد، ایمان او یادآور آیه‌ای است از کلام که می‌گوید: «ایمان ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم و برهان آنچه هنوز نمی‌بینیم.» (عبرانیان باب ۱۱ آیه ۱). ایوان، هر لحظه با اقتدار و ایمان آن موسیقی را دنبال می‌کند و به سنگ‌هایی که این دنیا به هر طریقی سر راهش می‌اندازد تا او را دلسرد و مایوس کند، توجهی نمی‌کند و فقط گوش‌هایش را تیز و تیزتر می‌کند تا نوای آن موسیقی را واضح‌تر بشنود. امروز ما چه قدر به شنیدن صدای خدا مایل هستیم؟! عطشی برای



خلاصه فیلم

«لیلا نواچک» (کری راسل) فارغ التحصیل دانشگاه و نوازنده ماهر ویولن سل است. او یک روز با مرد جوانی به اسم لوئیس (جاناتان ریس مایرز) که خواننده یک گروه موسیقی راک است، آشنا می‌شود و شب را در کنار او سپری می‌کند، اما فردای آن روز آنها مجبور می‌شوند برای همیشه از هم جدا شوند. لیلا از لوئیس باردار شده و فرزند پسری به دنیا می‌آورد به اسم «ایوان» (فردی هایمور).

ایوان از مادر جدا می‌شود و بعد از ۱۲ سال برای پیدا کردن والدینش از پرورشگاه فرار کرده و مردی به اسم «ویزارد» (رابین ویلیامز) نام «آگوست راش» را روی او گذاشته و او را نزد خود می‌برد. آگوست به دنبال پیدا کردن پدر و مادر خود است و اطمینان دارد با کمک گرفتن از موسیقی می‌تواند آنها را پیدا کند...

نگاهی به

سینمای جهان



شناسنامه فیلم

فیلم آگوست راش، «August Rush» به کارگردانی کیرستن شردان «Kirsten Sheridan» به سبک موزیکال با بودجه‌ای بالغ بر ۲۵ میلیون دلار ساخته و در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۷ اکران شد. نویسندگان آن «پال کسترو»، «نیک کسل» و «جیمز وی هارت» هستند. بازیگرانی چون فردی هایمور «Freddie Highmore»

رابین ویلیامز «Robin Williams»
کری راسل «Keri Russell»
جاناتان ریس مایرز «Jonathan Rhys Meyers»

در آن نقش آفرینی کرده‌اند.

AUGUST RUSH

نام فیلم
آگوست راش

تیم فولان اسمیرنا

نگاهی به سینمای ایران

یک روز بخصوص

شناسنامه فیلم

«یک روز بخصوص» از ساخته‌های کارگردان خوب کشورمان «همایون اسعدیان» می‌باشد که تهیه‌کنندگی و نویسندگی این کار را نیز بر عهده داشته است. او در کارنامه هنری خود فیلم‌هایی چون «طلا و مس»، «مرد آفتابی»، «شوخی، نیش و...» را به ثبت رسانده است. اسعدیان پس از چهار سال سکوت با فیلم «یک روز بخصوص» به عرصه هنری بازگشت. «مصطفی زمانی»، فرهاد اصلانی و پریناز ایزدیار در مقام بازیگران این فیلم کمک شایانی در خلق این اثر داشته‌اند.

خلاصه فیلم

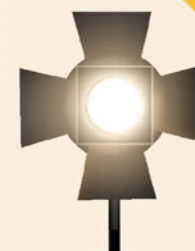
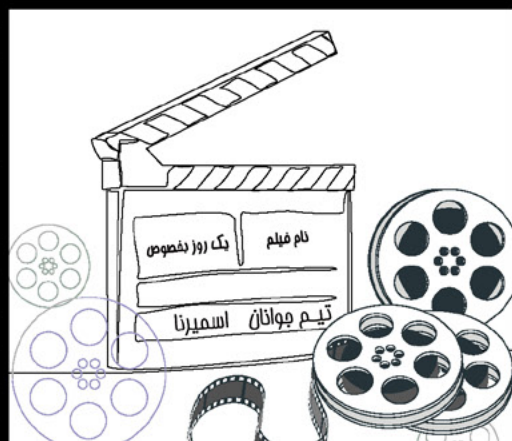
حامد (مصطفی زمانی) یک روزنامه‌نگار متعهد و درستکار است که قصد افشا کردن فساد موجود در سیستم دارو را دارد و همچنین درگیر آماده کردن مقاله خود می‌باشد و در این خصوص به او پیشنهاد رشوه و سر بسته نگاه داشتن تحقیقات و مقاله‌اش داده می‌شود و او با اطمینان آن را رد می‌کند. اما با ملاقات دکتر خواهرش برای پیوند قلب در می‌یابد که فرصت زیادی برای وی باقی نمانده است. در این راستا برای جابه‌جایی نوبت پیوند مجبور می‌شود وارد عمل غیرقانونی شود و از طرفی مهیا کردن هزینه اینکار او را به دردسرهای بزرگی می‌اندازد تا جایی که مجبور می‌شود رشوه را قبول کرده و مقاله خود را سر بسته نگاه دارد تا جایی که...

بررسی فیلم

فیلم «یک روز بخصوص» حکایت از روزی دارد که تمام زندگی حامد و حتی نزدیکان او را تحت شعاع خود قرار می‌دهد و در یک روز انسانی متعهد و درستکار به شخصی تبدیل می‌شود که حق زندگی دیگران را زیر پا گذاشته و برای رسیدن به خواسته خود زندگی‌ها را یکی پس از دیگری به تاریکی می‌برد. حامد که در ابتدای فیلم از جمله «هر کس قیمتی دارد» بسیار خشمگین و ناراحت می‌شود؛ در ادامه می‌بینیم وارد موقعیتی می‌شود که باید دست به انتخابی مهم بزند، انتخابی نه برای مرگ و زندگی خواهرش بلکه انتخاب انجام کار درست یا تسلیم اراده دنیا شدن!

حامد برای نجات جان خواهرش تعهدات و انسانیت خود را زیر پا می‌گذارد تا جاییکه حتی برای بازگردان جان خواهرش گویی در جایگاه خدا قرار می‌گیرد، غافل از اینکه توان انجام این کار را ندارد. در پی اولین انتخاب از روی احساسات و واکنش سریع او، موقعیت انتخاب‌های اشتباه یکی پس از دیگری از راه می‌رسند و او ناچار به ادامه این بیراهه می‌شود. بسیاری از ما هر روزه در انتخاب‌هایی قرار می‌گیریم که اگر بر مبنای کلام خداوند و حکمش جلو نرویم در حقیقت به او اعلام کرده‌ایم که قدرتی نداشته و در زندگی ما نقشی ندارد.

آمین که هر روزه در این انتخاب‌ها، هر چند مشکل و هر چند در موقعیت‌های دشوار، کلام و مشورت او را در پیش روی خود بنهیم و بدانیم اوست که قادر مطلق و عالم مطلق است و ما را در اراده و نقشه خود هدایت خواهد کرد چرا که اراده او نیکو و پسندیده و کامل است.



معرفی کتاب

از زندان‌های خود آزاد شوید

دکتر استیون براون

میشل آقامالیان



این کتاب اثری از «دکتر استیون براون» با ترجمه «میشل آقامالیان» است. نویسنده این کتاب دکتر استیو، در ابتدا مدرک تحصیلی خود را در مقطع لیسانس فلسفه به دست آورد اما بعدها با ادامه به رشته روانشناسی و الهیات به درجات و مدارج عالی دست پیدا کرد، سپس در رتبه شبانی، مشاور و استاد فن موعظه به زندگی خود در «فلوریدا» ادامه داد.

نویسنده کتاب را با این آیه آغاز می‌کند: «سپس عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند، گفت: «اگر در کلام من بمانید، به راستی شاگرد من خواهید بود. و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» پس اگر پسر شما را آزاد کنید، به راستی آزاد خواهید بود.» (یوحنا ۸: ۳۱-۳۶)

نویسنده با تأکید بر اینکه عیسی مسیح برای آزادی ما انسان‌ها و تحقق به نبوت انبیای عهد عتیق بر ما مکاشفه شد، ادامه می‌دهد که بسیاری از مسیحیان بعد از شناخت عیسی در اسارت‌های بیشتری بودند و در خیلی از زمان‌ها ایماندارانی بودند که ابراز کرده‌اند زمانی که مسیح را نمی‌شناختند زندگی شادتری داشتند و این کتاب پرده از این اسارت‌ها برخواهد داشت و ما را با حقایق روبرو خواهد کرد که چرا ما در این اسارت‌ها به بند کشیده می‌شویم. او به دوازده زندان شایعی که مسیحیان در آن به بند کشیده می‌شوند اشاره می‌کند و این دوازده زندان را در چهار گروه برای ما آشکار می‌کند.

گروه اول: زندان‌های کارهایمان است.

زندان گناه، زندان احساس گناه، زندان سرخوردگی.

گروه دوم: زندان‌هایی که با آنچه به آن فکر می‌کنیم شکل می‌گیرند.

زندان گذشته، زندان تحقیر نفس و زندان کمال‌گرایی.

گروه سوم: زندان‌هایی که مربوط به روابط ما با دیگران است.

زندان ترس، زندان تأیید خواستن و زندان وظیفه خیالی.

گروه چهارم: زندان‌هایی که نتیجه اعمال نفوذ دیگران

بر ماست. زندان مقررات شریعت‌گونه، مذهب بی‌روح و به اصطلاح «مردمان روحانی».

تمامی این گروه‌هایی که به آنها اشاره شد در چندین صفحه برای ما با مثال‌های زیبا بیان شده است. در فصل دوم مثالی از «داوود» و «کتاب مزبور» می‌خوانیم که هدف خدا از خلقت ما بسیار بالاتر از این است که در زندان به سر ببریم، پس چرا و چگونه مسیحیان زندانی می‌شوند؟

نویسنده با صحبت در مورد ذات عقرب، ما را با ذات شریر خودمان روبرو می‌کند و با نشان دادن آیه‌هایی از کتاب مقدس یادآور می‌شود که ما نه به ذات نیکو بلکه با ذات شریرانه زیست می‌کنیم و زمانی که این انسان نفسانی برده گناه شد وارد زندان‌های خود شده است.

در فصل سوم، پردازش بسیار زیبایی نویسنده را می‌بینیم که به مثالی از «کتاب خروج» که **خود انتخاب‌گر زندان هستیم**؛ وقتی قوم به دریا می‌رسند با شکوه به موسی می‌گویند آنجا که بودیم بهتر از این آزادی است. همچنین او ادامه می‌دهد که برخی می‌خواهند ما در این زندان‌ها بمانیم مثل زندان‌بان‌ها. گاهی اوقات ما حس امنیت بیشتری در زندان داریم و در بعضی مواقع احساس تسلط به زندان باعث این می‌شود که در سلول خود بمانیم.

در ادامه، کتاب ما را با دروغ‌هایی آشنا می‌کند که باعث قفل شدن درهای زندان می‌شود؛ دروغ‌های خطرناکی مثل «**من در زندان نیستم و هیچ دردی ندارم**» یا «**باید در زندان مانده و درد را بپذیرم**» یا «**من مستحق درد و رنج هستم**» که یکی از شایع‌ترین محکومیت‌هایی است که این روزها به خصوص ما فارسی زبان‌ها با آن روبرو هستیم، با این که کلام خدا می‌فرماید:

«پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد!» (رومان ۸: ۲-۱)

دروغ‌های دیگری همچون «**نمی‌توان واقعیت زندان و درد را تغییر داد**» و اینکه «من در این رنج‌ها و دردها تنها هستم.» لطفاً این دروغ‌ها را **باور نکنید**. هیچ لزومی ندارد که پذیرای زندان و رنج باشید، ما مستحق ماندن در زندان بودیم اما در مسیح لایق جایگاهی شاهانه هستیم و در کلام خدا امید هست و حقیقت‌هایی که با آن می‌توانیم به مبارزه با دروغ‌ها و پدر دروغ‌گویان شیطان برویم. اما کلید خروج از زندان چیست؟ نویسنده هفت نکته را در این زمینه با مثال‌ها عنوان می‌کند و ما را به تأمل روی این نکات دعوت می‌کند.

در ادامه او چنین می‌نویسد: «ما نیاز داریم قدرتی که ما را از این زندان بیرون می‌کشد و رهایی‌مان می‌دهد را بشناسیم و بدانیم خدا شایسته اعتماد است و حاکمیت با او است. او تبدیل نمی‌پذیرد. عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد همان است.» (عبرانیان ۱۳:۸)

«پس آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاریمان دهد.» (عبرانیان ۴:۱۶)

خدا واقعاً حضور دارد.

آری! خدا همه جا حضور دارد، چه در شادی و چه در دردهای ما، او به حال ما اهمیت می‌دهد. نویسنده لزوم زمانی را که ما برای دعا می‌گذاریم را متذکر می‌شود تا خدای زنده را بجشیم و در چندین صفحه دعا و لزوم سکوت و اعتراف را به ما یادآور می‌شود.

«بازایستید و بدانید که من خدا هستم؛ در میان قوم‌ها متعال، و در جهان متعال هستم.» (مزبور ۴۶:۱۰)



چطور می‌خواهیم آزاد باشیم وقتی سوار بر بال‌های خداوند نشده‌ایم؛ او ما را و درد و رنج ما را حمل می‌کند، او ما را از درون هر مردابی که هستیم بیرون می‌کشد، او قادر است. کافیت تصمیم بگیریم و قدم برداریم، بدانیم این زندان چیزی نیست که برایش آفریده شده‌ایم.

عیسی آمد تا لب‌های ما را به خنده باز کند؛ او آمد تا ما را از زندان‌هایی که حتی ممکن است مذهب ما را در آنها به بند بکشد آزاد سازد. آزادی میراث ماست، نویسنده در اینجا ما را به این تأمل وادار می‌کند که آیا حقیقتاً آزادانه زندگی می‌کنیم؟ این کتاب شما را با حقیقت روبرو خواهد کرد و پرده از دیوارهای زندانی که در آن هستیم برمی‌دارد. زندان‌هایی که شاید با دروغ‌ها تزئینش کرده‌ایم، زندان‌هایی که امنیتی کاذب به ما می‌دهند. او دیوارهای تاریکی را به ما نشان می‌دهد و همچنین صحبت از بیرون زندان می‌کند تا ما را تشویق کند به در باز و نجاتی که خداوند برایمان با پرداخت جریمه گناهانمان فراهم کرده نگاه کنیم و حقیقت را بشناسیم و به راستی حقایق روحانی ما را آزاد خواهند کرد.

مسیح راه و راستی است، او قیامت و حیات است.

اگر تا به امروز در زندان دروغ‌های شیطان اسیر بوده‌اید، امروز روز آزادی و نجات شماست. به شما خواندن این کتاب را پیشنهاد می‌دهیم تا امید و آزادی را تجربه کنید و آن را با همه تقسیم کنید. سخن آخر، کتاب ما را به آزادی در عمل دعوت می‌کند. چقدر زیبا نویسنده شهادت خود را با ما در میان می‌گذارد که او هم انسانی عادی بوده و خشمگین نیز می‌شده است. همان‌طور که کلام خداوند می‌گوید **هیچ کس پارسا نیست**، البته او به این کار مباحثات نمی‌کند، بلکه با روبرو شدن و اعتراف خود را آزاد می‌کند و اما دوستانش نیز به او آزادی می‌دادند، او را محکوم نمی‌کردند تا آنچه در درونش است را بیرون بریزد و زمانی که او از کوره در می‌رفت و خشمگین می‌شده به او محبت می‌کردند و اجازه می‌دادند تا آزاد باشد. گرچه ما در قبال یکدیگر مسئول هستیم اما حق انتقاد کردن را نداریم.

قوت و پیروزی خداوند با شما.

بیوه زن تشریف شده

«یک بیوه نپالی که توسط خدایان دروغین احاطه شده است، همچنان روی عیسی متمرکز است.»

بیوه بدشگون

«تاوسا» هر ماه یک بار، ۶ نفر از زنان محله را به خانه کوچک و مخروبه خود در نپال دعوت می‌کند. او کلام می‌خواند و هنگام پرستش چشمانش را می‌بندد تا نگاهش بر بت‌ها و تصاویر اطرافش بر روی میز و دیوارها نیفتد.

هشت سال از فوت همسر تاوسا می‌گذرد و پسر ۲۴ ساله‌اش، خانه‌شان را تصاحب و او را مجبور کرد تا به خانه مخروبه خود برود. پسر تاوسا، به عنوان یک هندوی متعصب، با مادر بیوه خود همچون دیکتاتوری زورگو رفتار می‌کند و اصرار دارد که بت‌ها و عکس‌های خدایان مورد علاقه او را در همان جایی که او قرار داده، بگذارند و جایشان را عوض نکنند.

تاوسا می‌گوید: «اگر عکس‌ها را بردارم، او احتمالا من را کتک می‌زند. تنها کاری که می‌توانم انجام بدهم، این است که برایش دعا کنم تا خدا قلب او را لمس کند.»

تاوسا دو سال پس از مرگ همسرش، هنگامی که شفای خود را از مسیح گرفت ایماندار شد. ترک هندویسم و ایماندار شدنش،

کلیسا در جفا

تاوسا هرگز به مدرسه نرفته و سواد نداشت، اعضای کلیسا به او کمک کردند تا انجیلی که به او داده شده بود را بخواند و آیات مربوط به محافظت از بیوه‌زنان، او را به شدت تحت تأثیر قرار داده است و همچنین در دورانی که از لحاظ روحی مساعد نبوده، مزامیر مشوق او بوده است. یکی از آیاتی که خیلی به تاوسا کمک کرده است، متی باب ۵ آیه ۴۴ است که مسیح به ما می‌گوید: «دشمنان خود را دوست بدارید و برای آزاردهندگان خود دعا کنید.» تاوسا می‌گوید از زمانی که این آیه را خوانده، همیشه برای آنها دعا می‌کند زیرا که باور دارد «آنها مرا آزار نمی‌دهند، آنها مسیح را می‌آزارند.» او می‌گوید: «من می‌دانم هر آنچه که مردم به من می‌گویند، در واقع به مسیح می‌گویند نه من و از آن زمان برای اطرافیانم و فرزندانم دعا می‌کنم.» او علاوه بر کمک‌های معنوی، کمک‌های دیگری از کلیسا دریافت می‌کرد. تا سال پیش او مجبور بود برای گرفتن آب ساعت‌ها پیاده برود زیرا همسایگان هندوی او به او اجازه استفاده از آب چاه محلی را نمی‌دادند. در فصل بارندگی‌های شدید نپال، در سال ۲۰۱۹ تگرگ سقف خانه‌اش را خراب کرد و موسسه خدمات مسیحی، پمپ آب و سقفی جدید برای خانه‌اش اهدا کرد.

«من از ته دل خدا را شکرگزارم که به من کمک کرد تا این برکات را دریافت کنم این تجربیات به من کمک کرد تا عمیقا باور کنم که خدا به دعا کنندگان پاسخ می‌دهد.»

تاوسا همچنان برای نجات فرزندانش در مسیح در دعا ایستاده است. او آرزو دارد روزی فرزندانش نیز در جمع دعا کنندگان در خانه او حضور پیدا کنند یا حداقل صدای پرستش آنها را بشنوند.

«هر بار که در خانه خودم ایمانداران برای دعا جمع می‌شوند آن روز یک شادی و آرامش متفاوتی در قلبم حس می‌کنم، اما ناراحتیم از اینکه فرزندانم در این جمع نیستند.»

گرچه تاوسا تنها زندگی می‌کند اما می‌داند تنها نیست و خدا همراه اوست.

«من هیچ جا تنها نیستم عیسی با من است و تعداد زیادی از مردم برایم دعا می‌کنند پس من تنها نیستم.»

تاوسا می‌گوید بارها در فستیوال مار، ایمانش به مسیح آزمایش شده خصوصا در اولین فستیوالی که او تازه ایماندار شده بود فرزندانش از او خواسته بودند تا همراه آنها مراسم را جشن بگیرد و آیین پرستش هندو، به نام «پوجا» را به جا آورد و میوه و گل به بت‌ها و مارها هدیه کند.

«من تصمیم گرفته‌ام که پیرو مسیح باشم و هرگز به عقب باز نگردم. مهم نیست که فرزندانم چه می‌گویند، مسیح به من جانی دوباره بخشید و این جان فقط برای اوست.» تاوسا همیشه دعا می‌کند تا روزی فرزندانش، بفهمند که تنها یک خدای حقیقی وجود دارد که می‌تواند حیات ابدی به آنها ببخشد. «بزرگ‌ترین درخواست و دعای من برای هدایت فرزندانم این است که آنها نیز روزی در مسیح نجات یابند. همسرم بدون شناخت مسیح از این دنیا رفت و نمی‌دانم فرزندانم چه می‌شوند.»

پسر تاوسا معتقد است برای بزرگداشت پدرش باید تمام تلاشش را بکند تا مطمئن شود همه اعضای خانواده هندو می‌مانند و تاوسا بر او هیچ نفوذی ندارد، زیرا او اکنون سرپرست خانواده است. تنها حرکت شجاعانه تاوسا برای نشان دادن ایمانش در مسیح آویزان کردن صلیب بر دیوارش بود، اما دخترش آن را نیز برداشت چون اعتقاد داشت که این کار خشم خدایان هندو را برمی‌انگیزد. وقتی پسرش پوسترهای مار و بت‌های خدایان هندو را در خانه او می‌گذارد دیگر تاوسا با او بحث نمی‌کند زیرا باور دارد خدا می‌داند که او آنها را نصب نکرده است.

جا برای راستی

تنها فرزندان تاوسا نیستند که با ایمان او در مسیح مخالفند. حدود ۲۰۰ خانواده، در آن روستا زندگی می‌کنند که از میان آنها تنها دو خانواده مسیحی هستند. همسایگان او اغلب به تاوسا فشار می‌آورند تا کلیسا نرود و به هندویسم بازگردد. همچنان در دعاهای مداوم تاوسا برای خدای یکتای حقیقی نشانه‌های امید دیده می‌شود. امید به اینکه روزی دل پسرش نرم شود و حقیقت را بفهمد. حدود دو سال پیش، پسرش به او اجازه داد تا در مراسم کلیسا شرکت کند. گرچه پسر تاوسا کرایه اتوبوس تاوسا را نداد درحالی‌که معمولا اگر قصد سفر داشت کرایه را پرداخت می‌کرد. با این حال تاوسا از اینکه می‌توانست به همراه دیگر مسیحیان، خدا را پرستش کند بسیار خوشحال بود. همچنین از اینکه اخیرا پسرش اجازه می‌دهد او هر ماه دعا و پرستش را در خانه‌اش برگزار کند، بسیار هیجان زده و خوشحال است.



برگرفته شده از مجله ندای شهیدا

سبک زندگی

زندگی سالم

کمک‌های اولیه



در دنیای زندگی می‌کنیم که پر از اتفاقات متنوعی است که از آنها اطلاعی نداریم. هیچ‌کس نمی‌داند در آینده با چه چیزی روبه‌رو خواهد شد و گاهی از شنیدن یک خبر و یا دریافت یک پیغام شوکه می‌شویم و گاهی دیدن صحنه‌ای ما را به این وا می‌دارد تا تدبیری بیندیشیم و در آن لحظه بتوانیم کاری انجام دهیم و با یاری رساندن به دیگری جانی را نجات دهیم. هر چند کوچک اما داشتن آگاهی در مورد چگونگی انجام مسائل می‌تواند بسیار کمک‌کننده باشد. مانند خداوند که در زمان‌های سختی فوراً یافت می‌شود و به یاری ما می‌آید.

لازم به ذکر است که در اینجا به تاریخچه «صلیب سرخ» نگاهی بیندازیم. تاجری سوئسی به نام «هانری دونان» بعد از اتمام جنگ خاطراتش با ریشه اعتقادی خود را به تحریر درآورد و در آخر کتابش پیشنهاد تشکیلات امدادی واحد را داد و پیشنهاد وی به مرحله اجرا در آمد و علامت آن برای اینکه با پرچم سوئیس اشتباه نشود برعکس شد، یعنی پرچم سفید با صلیب قرمز. بعدها کشورهای اسلامی آن را با آرام خودشان و به نام هلال احمر خواندند.

کمک‌های اولیه چیست؟

کمک‌های اولیه هم یک همکاری و هم یاری رساندن به افراد آسیب دیده است. کاربرد صحیح و ماهرانه اصول درمانی در هنگام بروز حادثه با استفاده از وسایل موجود و به منظور پیشگیری از ضایعات احتمالی و یا مرگ مصدوم می‌باشد.

کمک‌های اولیه یکی از مهارت‌هاییست که آموختن آن برای همه ضروری می‌باشد. در واقع مجموعه اقدامات و مراقبت‌های فوری و آنی هست که برای نجات جان و یا جلوگیری از بدتر شدن وضعیت شخص انجام می‌دهیم. باید به یاد داشته باشیم که ما پزشک و یا نیروی امدادی اورژانس نیستیم و با وجود کار ساز

بودن این اقدامات جزئی، نیاز هست که شخص آسیب دیده به مراکز درمان برده شود و توسط پزشک مراحل درمان را طی کند. لازم به ذکر است این مهارت فقط در محیط بیرون خانه و یا برای دیگران نیست بلکه اولین تاثیر آن برای خود و نزدیکانمان می‌باشد و مهم است آن را بیاموزیم زیرا ممکن است خیلی از اتفاقات در منزل یا محل کار روی دهد مانند بریدگی‌ها، سوختگی، تنگی نفس و ... که با انجام اقدامات اولیه از آسیب بیشتر می‌توان جلوگیری کرد و مانند هر کار دیگری مستلزم یک سری لوازم است که به آن کیف کمک‌های اولیه می‌گویند. به همان اندازه که کمک‌های اولیه مهم و حائز اهمیت است جعبه یا کیف احیا هم حائز اهمیت می‌باشد و لوازم داخل آن بسته به نیاز به معنی اینکه در کجا قرار است از آن استفاده شود متفاوت می‌باشد؛ مثلاً اداره و شرکت، منزل و یا ماشین. جعبه کمک‌های اولیه را نمی‌توان به دلخواه پر نمود و شامل نکاتی است. به طور کلی وسایل این جعبه شامل (بنادین، سرم ضدعفونی کننده، الکل سفید، پنبه، گاز استریل با سایز مختلف، باند در ابعاد مختلف، باند کشی، پد چشمی، کیسه آب گرم و سرد، چسب، قیچی و پنس، تیغ، موچین، نخ و سوزن بخیه، دماسنج، پماد استریل کننده و ژل مخصوص سوختگی، انواع مسکن، پماد آنتی بیوتیک و داروهای رایج معده و آلرژی و...) می‌باشد.

چند نکته را برای نگهداری کیف باید در نظر داشته باشید.

- ۱- کیف را دور از دسترس کودکان قرار دهید.
- ۲- نام دارو و تاریخ انقضا دارو را با برچسب، روی هر دارو بچسبانید.
- ۳- هر چند وقت یکبار موارد داخل کیف را چک کنید و اگر نیاز بود دارو یا باند و... را دوباره تهیه کنید.



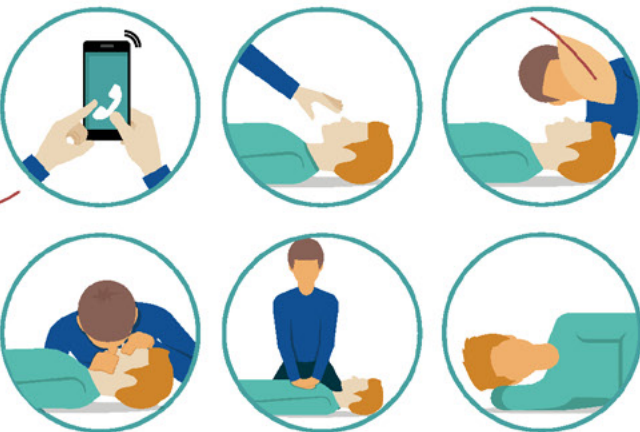
همانگونه که اشاره نمودیم اتفاقات لحظه‌ای رخ می‌دهند و قابل پیش‌بینی نیستند و نیاز است که ما آمادگی لازم را داشته باشیم؛ این اقدامات کوچک و باری نمودن می‌تواند جانی را نجات بخشد و یا باعث کاهش درد و رنج شخص مصدوم شود. لازم به ذکر است که برای کمک به شخص صدمه دیده باید خود را به وی معرفی کرده و به او اعلام کنید که قصد کمک به او را دارید. در ادامه چند اقدام مفید را خواهیم آموخت.

خفگی: به دلیل اینکه خفگی اکسیژن رسانی به مغز را تحت شعاع قرار می‌دهد نیاز است در اسرع وقت اقدام کنید. از نشانه‌های بارز آن دستانی که دور گلو حلقه می‌شوند است. خفگی زمانی اتفاق می‌افتد که یک جسم خارجی در گلو یا مجاری تنفسی گیر کند و جریان هوا مسدود و یا دشوار شود که این امر می‌تواند در بزرگسالان به وسیله یک تکه غذا و در کودکان به جز غذا حتی می‌تواند اجسام کوچک دیگر باشد. در صورتی که به خفگی شک کردید علائمی چون ناتوانی در تکلم و صحبت کردن، سختی در تنفس و صدای نفس بلند، تغییر رنگ پوست و عدم هوشیاری را مد نظر قرار دهید اما قبل از همه اینها نیاز است که آرامش خود را حفظ کنید تا بتوانید عملکرد درستی داشته باشید. در صورتی که شخص دچار خفگی شد بهترین کار انجام ۵ تا ۵ است به این معنی که ۵ تا ضربه به پشت و ۵ تا فشار شکمی. برای انجام فشار شکمی باید پشت فرد بایستید و به خاطر اینکه تعادل بیشتر داشته باشید یکی از پاهای خود را جلوتر بگذارید و یکی از دستان را مشت کرده و بالاتر از ناف شخص قرار دهید با دست دیگر دست مشت شده خود را بگیرید، باید دست‌ها مانند حلقه‌ای دور کمر شخص باشد و محکم به داخل شکم و به سمت بالا فشار دهید. نکته مهم این است که نباید برای ضربه شخص صاف ایستاده باشد چون ممکن است با زدن ضربه جسم پایین‌تر برود.

تشنج: هر چیزی که مسیر ارتباطی سلول‌های مغز و سیگنال الکتریکی را مختل کند باعث تشنج می‌شود. تشنج انواع مختلف و دلایل مختلفی نظیر «صرع و تب شدید و...» دارد. در هنگام برخورد با چنین شخصی برای یاری دادن به او باید آرامش

و خونسردی خود را حفظ کنید. سر بیمار را محکم نگه دارید تا بر اثر تکان به جایی برخورد نکند و سر و گردن و کمر را در یک راستا قرار دهید. سعی کنید چیزی زیر سر او بگذارید مانند بالش یا لباس تا شده و شخص را به بغل بچرخانید تا مجاری تنفسی وی باز شود. در صورتی که این اتفاق در یک مکان عمومی بود برای کمک به بیمار جمعیت را متفرق کنید.

شوکه: نتیجه کاهش جریان خون است. این اتفاق می‌تواند در هنگام «رخ دادن حادثه، خونریزی شدید داخلی یا خارجی، مشکلات قلبی، واکنش آلرژیک و عفونت و...» بیفتد. برای کمک به چنین شخصی در مرحله اول تا حد امکان علت شوک را برطرف کنید؛ مثلاً اگر شخص خونریزی دارد جلو خونریزی را بگیرید و به او کمک کنید که دراز بکشد و پاهایش را بالا قرار دهید. چنانچه لباس بیمار تنگ بود آن را شل کنید، به ویژه اطراف گردن، سینه، کمر؛ بدن او را گرم نگه دارید، می‌توانید از پتو استفاده نمایید، همچنین سطح پاسخ دهی و واکنش او را در نظر داشته باشید.



با نکات ذکر شده لازم و ضروری است که با اصول کمک‌های اولیه و اقداماتی که در زمان وقوع حادثه به فرد آسیب دیده قبل از رسیدن پزشک یا اورژانس با دانستن علم کمک‌های اولیه به معنای واقعی جهت کمک و نجات به خود و دیگران و با دانش بر چگونگی و سنجیدن موقعیت در کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم را آموزش ببینیم. باز هم یادآور می‌شویم ما پزشک نیستیم و با تماس گرفتن به اورژانس و شرح حال صحیح و درست از مصدوم تا آمدن اورژانس باخونسردی از مصدوم مراقبت و او را همراهی کنیم و حضور خدای سلامتی و یاور در تنگی‌ها را بطلبیم تا با حکمت آسمانی او عمل کرده و مدیریت بحران داشته باشیم.





Chicken
Stroganoff



درب خونا کا ایتنا



استراگانوف مرغ

سلام بر رهبران عزیز در صفحه آشپزی، شاید با دیدن کلمه رهبر تعجب کرده باشید اما این یک حقیقت است آماده کردن یک غذا نیازمند یک رهبری می‌باشد از خرید مواد لازم تا پخت و سرو آن پس شما را تشویق می‌کنیم که تیم خود را آماده کنید و ارزش کار آنها را یادآور شوید. بیایید با الگویی که خدا از رهبری به ما داده‌است در فروتنی و خدمت، عمل کنیم. از فرزندان و تمام اعضای خانواده کمک بگیریم تا آنها هم طعم خوش مشارک و همکاری را همراه غذای خوشمزه بچشند. این بار از خواهر شهرزاد عزیز دعوت کرده‌ایم تا با کمک او در همکاری و مشارکت دستور پخت این شماره را در اختیار خوانندگان خوب و نازنین قرار دهیم، از اینکه در این مجله ما را همراهی می‌کنید سپاسگزاریم. برای اشتراک گذاری و اطلاع رسانی این مجله ما را یاری کنید تا به دست افراد بیشتری برسد. آمین که آنها نیز شناختی از مشارکت با خداوند عیسی مسیح پیدا کنند.

دستور پخت:

- پیاز را به صورت خلال خرد کرده و در تابه‌ای بزرگ با روغن داغ تفت می‌دهیم.
- پس از دو الی سه دقیقه قسمت سینه مرغ که از قبل به صورت باریک باریک خرد کرده‌ایم، را اضافه کرده و بعد از اضافه کردن سیر، نمک و فلفل زیر اجاق را کم کرده تا با حرارت ملایم در آب خود، شروع به پختن کند.
- در ظرفی جداگانه سیب زمینی‌هایی که به صورت ریز و باریک خلال شده را با کمی روغن سرخ می‌کنیم.

طرز تهیه سس:

- آرد را دو الی سه دقیقه در ظرفی تفت می‌دهیم، کره را به آن اضافه کرده و مجدداً دو الی سه دقیقه دیگر هم می‌زنیم. توجه داشته باشید که آرد تغییر رنگ ندهد.
- شیر، مایونز، خامه و در آخر قارچ‌های خرد شده را با همان زمان بندی ۲ الی ۳ دقیقه به ترتیب به مواد اضافه کرده به‌طور مداوم هم می‌زنیم تا به غلظت مورد نظر برسد.
- سپس مرغ‌ها را در ظرف سرو چیده و سس را روی تمام مواد می‌ریزیم تا همه مواد را بپوشاند، در آخر سیب زمینی سرخ شده را روی آن قرار می‌دهیم.

نکته: برده استراگانوف گوشت در همین دستور غذای به جای مرغ، از گوشت قرمز استفاده کنید.

نوش جان

استراگانوف مرغ

مواد لازم:

- سینه مرغ: ۳ عدد
- قارچ: ۳۰۰ گرم
- سیب زمینی: ۴ عدد
- کره: ۲ قاشق غذاخوری
- آرد: ۱ قاشق غذاخوری
- خامه: به اندازه دلخواه
- شیر: ۱ فلیجان
- مایونز: ۳ قاشق غذاخوری
- پیاز: ۱ عدد

نام غذا: چیکن استراگانوف
تعداد: ۲ نفر



آشپزی در مشارکت
تیم مشارکت و پذیرایی
اسمیرنا



تاریخ سازان آسمانی

پدا

هنری ووز،
یوهان اک،
لمبرت تون

ابتناج ا
بیش
چون نم داند
چاه می کند

تکرار قسمت چهل و یکم

سلام می کنیم به شما همراهان عزیز صفحه «تاریخ سازان آسمانی». در ماهنامه قبل خواندید که چگونه جنبش پروتستان شکل گرفت و بسیاری به تعالیم کلیسا و پاپ اعتراض کردند. در این قسمت به چند شخصیت دیگر می پردازیم و با زندگی آنها آشنا می شویم. همانطور که جمله معروف تاریخ سازان آسمانی هربار بیان می کند:

«مردم معمولاً شکنجه و مرگ دردناک را به خاطر چیزهای دروغ تحمل نمی کنند.»

هنری ووز، یوهان اک و لمبرت تون (۱۵۲۳)

خواندن کتاب اشتباه ممکن است به قیمت جان شما تمام شود. بعد از سال ۱۵۲۱ خواندن هر کتابی از «مارتین لوتر» در سرتا سر اروپا جرم محسوب می شد. لوتر در همان سال در «ورمز» آلمان دیدگاه خود را در رابطه با الهیات ارائه داد. کلیسا نیز با صدور بیانیه مشهور تحت عنوان «فرمان ورمز» نوشته های لوتر را غیرقانونی اعلام کرد. ولی از آنجایی که مارتین لوتر یک راهب «آگوستینی» بود، تعالیم او در سطح گسترده ای توسط جماعتی که بسیار منضبط بر قوانین دینی رفتار می کردند پذیرفته و اجرا می شد. به طور مثال در «آنتورپ» شهری در بلژیک «آگوستینیان» انجیل را همانطور که لوتر تعلیم می داد با اشتیاق می خواندند و موعظه می کردند.

اما مشکل اینجا بود که آنتورپ در فاصله بسیار کمی از دانشگاه «لوون» واقع شده بود لذا طولی نکشید که اساتید الهیات آن دانشگاه این تعالیم را شنیدند و به آن واکنش نشان دادند. در سال ۱۵۵۲ تمامی اعضای آگوستینیان بازداشت و تشکیلات و تاسیسات آنها به شکل غیرقابل جبرانی منهدم شدند درست مانند ساختمانی که به دلیل نقض قوانین ایمنی به ناچار باید منهدم بشود. (در اینجا منظور نقض قوانین معنوی و روحانی است.)

«جیمز پروبست» یکی از راهبان آگوستینیان بود که در نهایت توانست از تله اتهامات خود را برهاند، دستیارش «ملکیور میلیش» نیز از عقیده خود انصراف داد و به مجمع تفتیش آزادی عقاید پیوست. از میان راهبان آگوستینی سه تن تصمیم گرفتند که بر عقیده و وجدان خود پایبند بمانند و از این رو آنها از جمله اولین



چوب های خشکی بودند که در نهایت زندگیشان را از آنها گرفت. مارتین لوتر هم از شنیدن خبر اعدام دردناک آنها در ملاء عام بسیار اندوهگین شد. او گفت: «این رسالتی که از آن دفاع می کنیم دیگر یک بازی ساده نیست بلکه بهای آن خون است.»

«هر که بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد و هر کس جان خود را به خاطر من از دست بدهد، آن را حفظ خواهد کرد.» (متی باب ۱۰ آیه ۳۹)

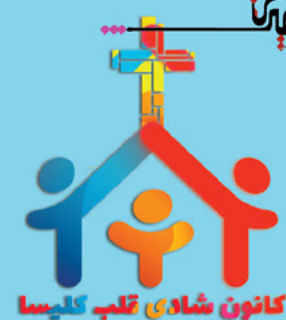
سپس او ترانه دو شهید در راه مسیح را که در «بروکسل» توسط «سوفیست ها» در «لوون» سوخته شدند نوشت:

«دشمن قدیمی آنها را به دام انداخته بود، با تهدیداتی آنها را ترسانده بود، به آنها گفته شد تا واژه خدا را انکار کنند و سعی می کردند ایشان را فریب بدهند به همین منظور بسیاری از سوفیست های لوون را گرد هم آوردند آنها با تمام حيله هايشان ناتوان ماندند و روح خداوند آنها را شکست داد. آنها موفق نشدند.»

«ای برادران من، وقتی که در امتحان های گوناگون می افتید، آن را کمال خوشی بدانید. چونکه می دانید که امتحان ایمان شما، صبر را پیدا می کند.» (یعقوب باب ۱ آیات ۲ و ۳)

افرادی بودند که به خاطر انکار پاپ، شرکت در مراسم عشا ربانی و سایر مقررات کلیسا که پایه و اساس کتاب مقدسی برای آنها نداشت، جان خود را از دست دادند. در تاریخ ۱ ژوئیه ۱۵۲۳ «هنری ووز» و «یوهان اک» در حمایت از ایمان خود به مسیح و مبارزه با دستورات کلیسایی به شهادت رسیدند. «لمبرت تون» نیز خواستار زمانی برای تأمل در ترک اظهارات خود شد ولی در نهایت او نیز به دلیل ایمان حقیقی به انجیل و مسیح جان خود را از دست داد.

محاکمه راهبان مذکور با محاکماتی که در سایر مناطق برگزار می شد متفاوت بود. در این محاکمه، اتهامات بیشتر مربوط به اعتقادات دینی و مباحث مذهبی بود تا مسائل سیاسی. دستگاه قضایی اصرار داشتند تا «متهمان از عقیده خود دست بکشند و به آنچه که آنها می گویند بازگردند» و حاضر بودند در صورتیکه با کلامشان موافقت کنند، آنها را عفو کنند. وقتی به آنها گفته شد که شما توسط مارتین لوتر گمراه شده اید، هنری ووز پاسخ داد: «بله! ما توسط او به گمراهی کشانده شدیم، همانطور که رسولان، توسط مسیح به گمراهی کشانده شدند.» (این امر به معنی اعترافی است که آنها در راه درستی بوده اند و اعتقادات لوتر هدایت کننده آنها بوده است.) وقتی از آنها سوال شد که آیا از اینکه فرمان پاپ را نقض می کنند ترسی ندارند؟ آنها پاسخ دادند: «ما به فرمان های خدا ایمان داریم و نه آیین نامه های انسانی که نجات و محکومیت را به ما تحمیل می کنند.» این پاسخ ها مانند جرقه های آتش بر روی



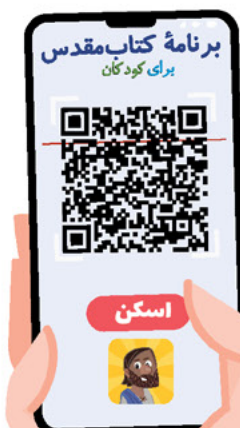
مقدمه

داستانهای کتاب مقدس

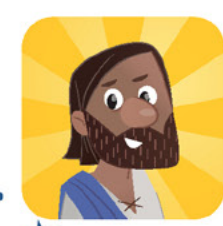
با سلام و درود بیکران به همه والدین و مربیان عزیز. تربیت و کمک به رشد فرزندانمان یکی از بزرگترین مسئولیت‌هایی است که به عنوان والدین و مربیان بر عهده ما می‌باشد تا نسل بعد را با کلام و راه‌های خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای یافتن حکمت و معرفت در خداوند و کلام او، برای آینده‌شان مهیا کنیم. کتاب «داستان‌های کتاب مقدس» برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب می‌باشد.



و در مسیر هدف هر داستان، می‌توانیم با کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر، نظر خردسالان را به داستان متمرکز کنیم. می‌توانیم در بازگو کردن داستان برای خردسالان از بچه‌های بزرگ‌تر کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام خدا را به آنها نشان دهیم؛ در عین حال توانایی سخنگویی و مشارکت آنها را تقویت کنیم. همچنین می‌توانیم اپلیکیشن «کتاب مقدس کودکان Bible For Kids App» را دانلود کرده و به همراه کتاب و با شنیدن داستان به زبان‌های مختلف، سوالات در مورد داستان، جایزه و تشویق و به دست آوردن جوهر و گنج‌ها، آن دنبال کنیم.



در این شماره از ماهنامه اسمیرنا، از کتاب خروج به داستان‌های «نوزاد و بوته»، «بگذار قوم من بروند» و «خداوند راهی را آماده می‌سازد» در کتاب مقدس کودکان می‌پردازیم. موفقیت خداوند با شما.



مروری بر داستان

نوزاد و بوته

تولد موسی و بوته آتش

خروج
۱۵:۲ تا ۶:۱
۱۵ تا ۱۳
۱۷ تا ۴

مصر پر از مردم بنی‌اسرائیل بود. فرعون جدید از قدرتمند شدن قوم بنی‌اسرائیل نگران بود. بنابراین او آنها را به بردگی کشید و با آنها بسیار بد رفتاری می‌کرد.



دختر فرعون مشغول حمام کردن در رودخانه بود. او نوزاد را پیدا کرد و تصمیم گرفت تا او را نگه دارد. خواهر نوزاد پیشنهاد داد که مادرش در نگهداری نوزاد کمک کند. دختر فرعون او را «موسی» نامید.



فرعون دستور داد که همه نوزادان پسر بنی‌اسرائیل را بکشند. زنی نوزادش را در سیدی پنهان کرد و او را در کنار رودخانه قرار داد. خواهر نوزاد از دور مراقبش بود.



سپس به مدیان فرار کرد و در آنجا به مدت چهل سال چوپانی کرد.

موسی بزرگ شد. روزی او یک مرد مصری را دید که شخصی بنی‌اسرائیلی را کتک می‌زند. موسی فرد مصری را کشت!



خداوند قوم را دید و صدای گریه‌شان را شنید. او همیشه با آنها بود. خدا قولی که به آنها داده بود را بیاد آورد و چون آنها را بسیار دوست می‌داشت، نجاتشان داد.

موسی گفت: «من نمی‌توانم خوب صحبت کنم!»
خداوند گفت: «آنچه باید بگویی به تو خواهم آموخت، برادرت هارون به تو کمک خواهد کرد.»
سرانجام موسی نزد فرعون رفت تا به او بگوید که بنی‌اسرائیل را آزاد کند.

خداوند چگونه با موسی سخن گفت؟
چرا خداوند به قهر قوم بنی‌اسرائیل بود؟
رضا از موسی خواست تا چه کاری را انجام دهد؟

۱۲

۱۱

موسی مشغول نگهداری از گوسفندان خود در کوه حوریب بود که صدای خداوند از میان بوته آتش آمد.
«موسی! قوم من در حال رنج کشیدن است، من تو را انتخاب کرده‌ام تا آنها را آزاد کنی!»

«من به تو کمک خواهم کرد.»

۸

۷

بگذار قوم من بروند!

بلاها و عید پسخ

خروج
۳۲:۱۲ تا ۱۴:۷



موسی و هارون به فرعون گفتند: «خداى اسرائيل مى‌گويد تو بايد اجازه دهى قوم او از مصر خارج شوند. اگر اين کار را نکنى، اتفاقات بدى براى تو پيش خواهد آمد.»

۱۳

اما فرعون به حرف آنها توجهی نکرد.

۱۴

خداوند گفت: «عصای خود را بر زمین بینداز!»
موسی همین کار را کرد. عصا به مار تبدیل شد. وقتی آن را برداشت دوباره تبدیل به عصا شد!



۹

خداوند گفت: «دست خود را به داخل ردایت ببر.»
موسی همین کار را کرد و دید که پوست دستش از یک بیماری پوشیده شده! وقتی دوباره آن کار را تکرار کرد، دستش خوب شد!
خداوند گفت: «این را به فرعون نشان بده.»

۱۰



خداوند گفت: «اولین فرزند پسر هر خانواده در مصر و فرزند اول هر کدام از حیوانات کشته خواهند شد. قوم من باید بره‌ای را کشته، بخورند و خون آن را به چهارچوب در خانه‌هایشان بزنند. من آن خون را دیده و از خانه‌های آنها رد خواهم شد و بچه‌های آنها کشته نخواهند شد.»

۲۰



پس خداوند بر زمین تاریکی فرستاد.
اما فرعون همچنان گوش نمی‌داد.

۱۹



پس خداوند آسمان مصر را پر از پشه‌ها کرد! پشه‌ها مانند گرد و خاک، مردم را پوشانیده بودند. سپس خداوند مگس‌های بسیاری را به زمین فرستاد!

اما فرعون همچنان گوش نمی‌داد.

۱۶

پس خداوند آب مصر را به خون تبدیل کرد! هیچ کس نمی‌توانست از آن آب بنوشد. سپس خداوند خانه‌های مصریان را پر از قورباغه کرد! قورباغه‌ها همه جا را گرفته بودند.

اما فرعون همچنان گوش نمی‌داد.

۱۵

سرانجام فرعون به حرف خدا گوش داد

و اجازه داد تا قوم بنی‌اسرائیل از مصر بیرون بروند.



خداوند قوم خود را از بردگی بیرون آورد. او آنها را با ستونی از ابر در روز و با ستونی از آتش در شب هدایت می‌کرد.

۲۲



«شما این روز را پسح، می‌نامید و همیشه آنرا به یاد خواهید داشت. مردم بنی‌اسرائیل از خداوند اطاعت کردند. اما پسران اول خانواده‌های مصری کشته شدند. حتی پسر فرعون.»

بچه‌های مصری باعث شد کودکان قوم زنده بمانند!
پس خداوند مصر را به بلاها مبتلا کرد!

۲۱

محصول جو و کتان آنها نابود شد! پس از آن، ملخ‌ها را فرستاد تا باقی میوه‌ها را بخورند!

اما فرعون باز هم گوش نداد.



۱۸



پس خداوند حیوانات مصر را کشت. اسب‌ها، میمون‌ها، شترها، گوسفندها، گاوها و بزها همگی مردند! سپس مردم مصر دچار یک بیماری پوستی به نام «دُمل» شدند! خداوند تگرگ بر مصر بارانید تا محصول آنها نابود شود.

اما فرعون همچنان به حرف خدا گوش نمی‌داد.

۱۷



و آنها به سلامت
به سمت دیگر دریا رسیدند.

۲۸



یک راه خشک در میان دریا ظاهر شد و قوم بنی اسرائیل
از میان دریا عبور کردند! دیواری از آب در اطراف آنها به
وجود آمده بود.

۲۷

خداوند راهی را آماده می کند باز شدن دریای سرخ و ده فرمان

خروج
۱۴
۱۶:۱۶ تا ۱۶:۱۶
۱۷:۱۷ تا ۱۷:۱۷
۱۹:۲۰ تا ۱۹:۲۰



۲۴

۲۳

در نتیجه آب دریا به جای خود برگشت و فرعون و
لشکرانش غرق شدند.

فرعون و لشکرش آنها را در میان دریا دنبال کردند. خداوند
به موسی گفت تا دست خود را دراز کند.



۳۰

۲۹

اما خداوند به موسی گفت تا عصای خود را به سمت دریای
سرخ بلند کند. خداوند باد قدرتمندی فرستاد و آب دریا
شکافت و از هم جدا شد.

قوم بنی اسرائیل وقتی ارا به های جنگی فرعون را دیدند به
وحشت افتادند.



۲۶

۲۵

خداوند قوم خود را در بیابان هدایت می‌کرد. او به آنها خوراک و آب می‌داد. آنها در کوه سینا اردو زدند همان کوهی که خداوند به موسی گفته بود بر بالای آن با او دیدار خواهد کرد.



۳۲

۳۱

اکنون قوم بنی اسرائیل می‌دانستند چطور از خداوند اطاعت کنند.



۳۵

خداوند به قومش دستور داد جعبه مخصوصی بنام صندوق عهد، بسازند و موسی ده فرمان را در داخل آن گذاشت. اما مردم از دستورات خدا سرپیچی می‌کردند. با این حال خداوند هنوز آنها را دوست می‌داشت و وقتی در بیابان بودند از آنها مراقبت می‌کرد.



۳۶

خداوند در کجا موسی را ملاقات کرد؟
خداوند چطور عشقش را به مردم نشان می‌داد؟

مسیر و هدف



- ۱- شناخت خدا
- ۲- رابطه ما با خدا
- ۳- قدم عملی

طرح سوال

- ۱- خداوند چگونه با موسی سخن گفت؟
- ۲- آیا خداوند به فکر قوم بنی اسرائیل بود؟
- ۳- خدا از موسی خواست تا چه کاری را انجام دهد؟
- ۴- چه چیزی باعث شد کودکان قوم زنده بمانند؟
- ۵- چرا خداوند مصر را به بلاها مبتلا کرد؟
- ۶- خداوند در کجا موسی را ملاقات کرد؟
- ۷- خداوند چطور عشقش را به مردم نشان می‌داد؟

نکات تأکیدی

- ۱- خداوند به موسی گفت من به تو کمک خواهم کرد.
- ۲- خداوند صدای گریه‌های قوم را شنید.
- ۳- خدا به قوم قول داد و آنها را نجات داد.
- ۴- خداوند قوم خود را از بردگی بیرون آورد.
- ۵- خداوند به قومش دستور داد جعبه مخصوصی بسازند.
- ۶- موسی ده فرمانی را که خدا داده بود داخل صندوق عهد گذاشت.
- ۷- خداوند قوم را دوست می‌داشت و وقتی در بیابان بودند از آنها مراقبت می‌کرد.

وقتی دور تا دور کوه توسط دود و آتش پوشیده شده بود موسی به بالای کوه رفت.

خداوند پایین آمد تا با او ملاقات کند

سپس خداوند «ده فرمان» را که بر دو لوح سنگی نوشته شده بودند به موسی داد:

- خدايان ديگر را پرستش نكنيد.
- بت نسازيد.
- نام من را با احترام به كار ببريد.
- سبت را به عنوان روزي خاص نگاه داريد.
- به پدر و مادر خود احترام بگذاريد.
- قتل نكنيد.
- به همسر خود وفادار بمانيد.
- دزدی نكنيد.
- دروغ نگوئيد.
- به ديگران و اموال آنها حسادت نكنيد.



۳۴

۳۳



بازی و سرگرمی

با توجه به داستان، تصاویر مربوط را به یکدیگر متصل کنید.



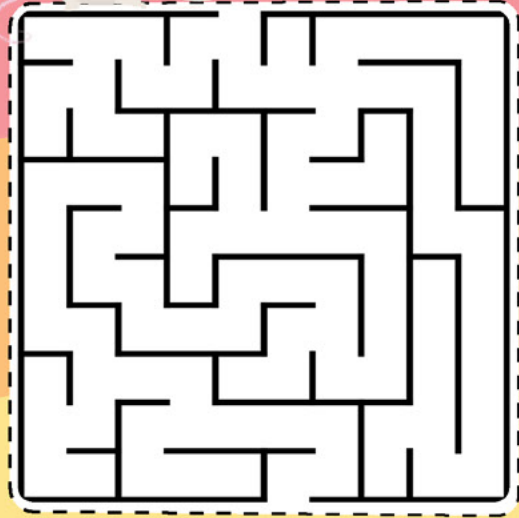
کاردستی



می‌توانیم به بچه‌ها کمک کنیم تا با استفاده از چوب و مقوای رنگی بوته آتش و موسی را درست کنند.



راه را بیابید



رنگ آمیزی کنید...



کاربرد داستان

- ۱- بدانیم در هر شرایطی خداوند هست که به ما کمک می‌کند.
- ۲- به خداوند اطمینان داشته باشیم.
- ۳- عیسی مسیح تنها نجات دهنده ما است.
- ۴- با رفتار خودمان نشان دهیم فرزند خداوند هستیم.
- ۵- امروز ما هم در هر سنی که هستیم می‌توانیم نجات دهنده‌ای برای مردم باشیم.
- ۶- از فرمان‌های خداوند اطاعت کنیم.

مشارکت پایانی و فعالیت عملی

از بچه‌ها بخواهیم در مورد ده فرمانی که خداوند به موسی داد با هم گفتگو کنند. به طور مثال گفتگو در این مورد که آیا ما هم از فرمان‌های خداوند که برای درست زندگی کردن است، اطاعت می‌کنیم؟ آنها را انجام می‌دهیم؟



دعا

از کودکان بخواهیم برای اشتیاق خود نسبت به شنیدن صدای خدا و خواندن کتاب مقدس دعا کنند.



تحقیق

می‌توانیم از کودکان بخواهیم در مورد قوانین شهر یا کشور خود تحقیق کنند که چه قانون‌هایی را باید رعایت کرد و از مربیان و والدین خود پرسند که کلام خدا در این مورد چه می‌گوید.





بازار یابیز داغه

بعضیا محو تماشا شدن باهاش عکس یادگاری می گیرن
بعضیا نشستن صحنه های دلخواهشون رو نقاشی می کنن
بعضیا با خش خش برگهای خشک سکوت دلشونو می شکنن
بعضیا با حروف گنگ جمله هایی از جنس حس شون می نویسن
بعضیا برگهای خوشگلو جمع میکنن لای دفتر خاطراتشون
می ذارن

دائما مشغول شکار صحنه ها و هضم لحظه های ناب زندگی اند.
منتظر کسی نیستن بیاد بهشون انگیزه بده . خودشون دلیل و انگیزه
لذت بردن از زندگی رو خلق می کنن.

اما یه عده توی پاییز فقط دنبال شمردن جوجه هاشونن.
هیچ فرصتی برای دیدن، بویدن، چشیدن و حس کردن زندگی
ندارن. اینقدر گرفتار دو دو تا چهار تا هاشونن که حتی مزه یک
قطره حس خوب داشتن رو نچشیدن و نمی دونن شادی زندگی
چه طعم و عطری داره.

عیسی مسیح ما را به شادی الهی دعوت کرد و گفت:
«به خوشی خداوند خود داخل شو»
(متی ۲۵: ۲۱)

کلام خدا می گوید: دل شادمان چهره را زینت می دهد، اما دل
تلخ روح را افسرده می کند. (امثال ۱۵: ۱۳)

شادی فیض مسیح ما را از زمختی و افسردگی حفاظت می کند و
چشمان دل مان را می گشاید تا بتوانیم زیبایی شاهکار خلقتش را
در چهره یکدیگر ببینیم و از سفره طبیعتش خوشه های برکت و
صلح و سلامتی برداریم.

امروز شمردن جوجه هایت را کنار بگذار و مانند کودکان روی
برگهای پاییزی قدم بزن و بگذار برگها در مورد سرعت گذر عمر
با قلبت حرف تازه ای بزنند.



جلیل پر

Handwritten signature



امروز شمردن جوجه هایت را کنار بگذار
و مانند کودکان روی برگهای پاییزی
قدم بزن و بگذار...



به
خوشی
خداوند
خود
داخل شو



در مسیری در حرکت هستیم؛ با دقت به علامت‌ها و نشانه‌های جاده نگاه می‌کنیم و به سمت مقصد در حرکتیم؛ گاهی آهسته، گاهی می‌ایستیم و زمانی شتابان... اما لحظاتی است که دیگر نشانه‌ها و هشدارهای جاده را نمی‌بینیم و میانبرها را انتخاب کرده و گم می‌شویم... آری به آسانی از مسیر خارج شده‌ایم و حال باید بیدار و هوشیار باشیم تا به مسیر اصلی بازگردیم...

در این شماره مجله اسمیرنا و در صفحه من یک زن هستم، قصد داریم تا با یادآوری بازگشت دوباره هاجر، همانطور که در «کتاب زن» خوانده‌ایم زندگیمان را بررسی کنیم و ببینیم که چشمان خدا و نشانه‌های او ما را به کجا راهنمایی می‌کند. در مقابل چه کسی باید فروتن شویم؟ چه کسی را باید ببخشیم؟ کجا امیدمان را گم کرده‌ایم و از برج‌های بابل‌مان بالا رفته‌ایم؟؟؟



وارد زندگی و رابطه‌هایمان نخواهد شد، بلکه کلام خداوند مانند آب طاهر در ما عمل خواهد کرد و حتی ترک‌ها، شکاف‌ها و شکستگی‌های درونی ما را به هم پیوند خواهد داد و شفای او در ما جاری خواهد شد.

واکنش و عکس‌العمل‌های سارا نسبت به هاجر بالاخره تا جایی پیش رفت که هاجر را مجبور به فرار و ترک کردن اردوگاه و قوم خداوند کرد، «پیدایش باب ۶۱ آیه ۶» وقتی همه خواب بودند، هاجر فرار کرد. او هنوز باردار بود و انگار در اینجا هاجر با فرار خود می‌خواهد امید قوم که از نظر او و دیگران بچه در شکمش بود را نیز بگیرد. او با انداختن خود در مشکلات جدید و در اوج بی‌هدفی برای مقصدش، هدفی به دور از اراده خداوند دارد و آن انتقام از ابراهیم، سارا و قوم خداوند است، چرا که فرزند امیدی که گمان می‌کردند توسط هاجر آورده خواهد شد را از اردوگاه دور می‌کند و نسل ابراهیم را از او می‌گیرد. شخصیت هاجر ما را به



چرا که در کلام مکتوب است حتی برای دشمنان خود دعا کنید و به آنها محبت کنید.

فرار هاجر ریشه‌ای عمیق‌تر نیز دارد. فرار او را می‌توان از نوعی دل‌شکستگی از ابراهیم و امیدش به آینده نیز بررسی کرد. او با فرار خود گویی به ابراهیم می‌گفت: «چرا من را به دست سارا دادی؟ چرا او مرا آزار داد؟» چرا و چراهای زیادی که به جای گفتگو و یافتن پاسخ و هدایت خداوند بر این مشکلات به فرار منجر شد. اما فرار به کجا؟ به چه مقصدی؟ با چه هدفی؟ راهی دشوار، بدون حامی، پر از حیوانات وحشی، پر فراز و نشیب، ناشناخته، آن هم به تنهایی و در گرمایی سوزان...

بدون آب، انرژی آدمی رو به زوال می‌رود و از پای می‌افتد.

گاهی اطلاعات، الهیات، استعدادها و حتی زیبایی و امکانات کلیسای ساختمانی‌مان باعث پیدایش این نگاه در ما می‌شود.

چه بسیار می‌بایست مراقب باشیم تا شیطان ما را فریب ندهد، چرا که مانند شیری غران در کمین است تا از همین موقعیت‌ها سوءاستفاده کند و ما را ببلعد. باشد که در کلام خداوند همه کرده‌ها و اعمال خودمان را محکمی زده و بازگشت کنیم.

هاجر بانوی خود را حقیر و سياه‌بخت می‌دید و در مقابل، خود را خوشبخت و محبوب رهبر قوم. چرا که سارا را نازا می‌دید، ولی خداوند سارا را نازا ندید و به او فرزند وعده عطا شد.

چقدر نگاه ما می‌تواند متضاد با نگاه خداوند باشد. در این شرایط است که می‌بایست در کلام خداوند تأمل بیشتری کنیم و راه و افکارمان را به او بسپاریم تا ما را رهبری کند.

هر یک از ما در رابطه و رفتارهایمان در خداوند سهم خود را باید ایفا کنیم و رفتار و اعمال دیگران نباید باعث واکنش ما شود، بلکه عمل و محبت مسیح در ما باید همواره عمل کند.

بسیاری از رفتارها و نگاه‌های ماست که واکنش طرف مقابل را تغییر می‌دهد. اگر همه ما بر طبق کلام خداوند عمل کنیم در کنار هم زندگی پر از رشد، شادی و آرامش در خداوند را تجربه خواهیم کرد. این را بدانیم که در هر بحث و مجادله‌ای هر دو طرف مقصر هستند. شاید یکی شروع کننده باشد ولی از یاد نبریم که دیگری نیز ادامه دهنده آن بوده است و حتی اگر یکی از طرفین در خداوند عمل کند دعوا، بحث و قهر کردن به سادگی قضاوت وادار می‌کند، در صورتی

که از همه زوایا باید مورد بررسی قرار گیرد. هاجری که در گذشته خود، تکیه‌گاه و یآوری نداشت و همواره خود را اسیر کسانی مثل فرعون، درباریان و حال سارا و ابراهیم می‌دید؛ به یک‌باره خود را همسر آقا و رهبر قوم یافت و در این زندگی جدید، گویی از ابراهیم توقع دارد از او که حامل فرزندش است دفاع و جانب‌داری کند.

حسن انتقام و تلافی در این واکنش هاجر مستتر و به یاد آورنده اعمال و واکنش‌های ما است که ریشه در انتقام و تلافی دارد.

چه بسیار اعمالی که برای گرفتن انتقام از عملکردهای اشتباه دیگران انجام داده‌ایم؛ دست به خیانت زدیم و یا فکر خیانت در سرمان ریشه گرفت، زمانی که عملکرد خیانت‌آلود دیگران را نظاره‌گر بودیم. دوری و جدایی از دیگران را در سر پروراندیم تا تلافی و انتقام خود را به ثبت و مهر درونی‌مان برسانیم و این آغاز راه اشتباه و بیراهه‌ای به دور از اراده، نقشه و هدایت خداوند است

به دور از اراده خداوند در بیابان‌ها گم خواهیم شد و در این سختی‌ها از پای خواهیم افتاد، چرا که بدون مشورت با روح‌القدس که به آب نیز تشبیه شده است، در بیابان‌های زندگی‌مان تشنه خواهیم شد و به دور از اراده خداوند ثمرات خودمان را هر روز از دست خواهیم داد و مرتب سراب‌ها خواهیم دید و این سراب‌ها و وعده‌های غیرحقیقی ما را به هر کجا خواهند کشاند؛ چرا که به تاک حقیقی وصل نیستیم و در او ریشه نداریم تا گرسنگی و تشنگی ما را از بین ببرد و بتوانیم در او ثمرات بسیار آوریم.

چه زیبا در «یوحنا باب پانزدهم» عیسی فرمود: «**من تاک حقیقی هستم و شما شاخه‌های من، جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.**» آمین که در خداوند باشیم و بمانیم تا این تاک حقیقی ما را پر از ثمرات نیکو و پر از شادی و اطمینان کند.

اما... خدا به دنبال هاجر بود، همانطور که در عهد جدید مسیح بر ما مکشوف کرد که خداوند به دنبال گوسفند گمشده خود است و او را تنها نمی‌گذارد. مهم نیست هاجر چه گناهی، حق یا ناحق انجام داده است، مهم اینجاست که خداوند به دنبال هاجر در بیابان است؛ او را ملاقات می‌کند و برای اولین بار پس از عدن، با یک زن صحبت می‌کند و صدای خود را به گوش او می‌رساند.

پیش از آن خداوند با آدم، نوح و ابراهیم سخن گفته بود و این بار در بیابانی با هاجر هم کلام می‌شود و به او پیامی همراه با وعده‌ای زیبا می‌دهد: «**نسل تو را افزون خواهیم کرد، چندان که آنها را از کثرت نتوان شمرد.**» (پیدایش ۱۰: ۱۶)، سپس به او می‌گوید پسری را باردار است که او را می‌بایست اسماعیل، به معنی «خداوند می‌شود» بنامد. او یادآور می‌شود که مظلومیت تو را دیده‌ام... صدای ناله‌های دلت را شنیده‌ام...

خداوند از گذشته هاجر مطلع بود. او کنیزی و اسارت او را دیده بود و با وجود عدم شناخت هاجر از خدای

حقیقی، همواره در پی او، این فرزند گمشده خود نیز بوده است، چرا که صدای او و شکستگی‌های قلبش را نیز شنیده بود و پاسخ داد.

در تمام گذشته‌های تاریک و سرد ما، در تمام سختی‌ها و تجربه‌های شیرین و تلخی که داشته‌ایم، در تمام اشتباهات و گمراهی‌هایمان که حق و یا ناحق به آن دامن زده‌ایم و در ثانیه به ثانیه‌های زندگی‌مان خداوند حضور داشته و از آنها مطلع است.

او با دلشکستگی‌ها و ماتم‌های ما گریسته است، چنانکه با مریم و مارتا گریست و همدردی کرد، چرا که به قدرت او ایمان نداشتند. خداوند از عدم اطلاع ما و از عدم ایمان ما به قدرت این قادر مطلق گریان است؛ او از نادانی ما برآشفته است.

او به دنبال ماست تا در بیابانی به دور از هیاهو و صداها این دنیا، صدای او را بشنویم تا به ما یادآوری کند: «**من هستم. دل قوی دارید، مترسید چون من هستم.**» او به دنبال ماست تا از او بطلییم و درهای قلبمان را به روی او باز کنیم و به او اجازه دهیم تا وارد قلب و زندگی ما شود. او منتظر ملاقاتی بی‌مانند است چرا که او بهترین، قدرتمندترین و با محبت‌ترین دوستی است که پشت در قلبمان ایستاده و در را می‌کوبد تا پس از گشودن این در توسط ما وارد شده و صمیمانه‌ترین دوستی را با ما ایجاد کند.

آیه ۷ یادآور می‌شود که «او را یافت». خداوند به دنبال ماست تا ما را بیابد. فرزندان‌ی که هر یک به راه خود رفته بودیم.

خداوند پیامی دارد... پیامی مخصوص خود ما... نه پیامی عمومی، بلکه پیامی برای خود من چرا که من فرزند او و او پدر من است. در تمام این آیات بر خلاف کتاب‌های «اشعیا» و «حزقیال» که به وصف فرشتگان می‌پردازد این بار فقط یک چیز مهم است و آن هم «**پیام خدا**» برای هاجر است، پیامی که امروز برای من و شما نیز یادآوری خواهد بود؛ یادآور آنکه خداوند به دنبال ماست، در هر جایی و هر وضعیتی ما را تنها نخواهد گذاشت، فقط کافیست به او رو کرده، بطلییم و درهای قلبمان را برایش باز کنیم و تمام کلیدهای زندگی‌مان را به او بسپاریم؛ اوست که ما را رهبری خواهد کرد. چقدر به این خدای قادر مطلق، به این خدای حکمت مطلق و این خدای آگاه مطلق خود را سپرده‌ایم؟ چقدر به جای تکیه بر افراد و این دنیا به او تکیه کرده‌ایم که صخره بی‌مانند ماست؟

صخره‌ای که در او هیچ جنبش نخواهد کرد!!!

در چند باب گذشته خدا با آدم سخن می‌گفت، خداوند با نوح سخن گفت، با ابراهیم گفتگو کرد و شنید و این بار با هاجر مصری، ولی پیام همان است: «**راه نجات.**» راه نجاتی که به نوح کشتی ساختن را آموخت، ابراهیم را در مسیر خدا قرار داد و این بار نیز مسیر نجات مهیاست، «فقط خود را به او بسپار و فرامین او را بجای آور که در زندگی کامیاب خواهی شد.» پیام همان است «**برگرد به راه خدا**» برگرد و بازگشت تو با فروتنی و توبه باشد،

با **اعتراف و اطاعت**. برگرد به جاده خداوند و راه او، این پیام خداوند برای همه انسان‌هاست؛ برای همه انسان‌ها مثل من و شما که امروز با اسمیرنا این کلام را می‌خوانیم.

هاجر چه حالی داشت؟ چه حالی داشت وقتی در اوج تنهایی و بی‌کسی نام او را صدا زدند؟ خداوند او را می‌خواند.

در اوج ترس، تشنگی و گرسنگی خداوند هاجر را به نام می‌خواند. او هاجر را برده، اسیر، مصری، کنیز، خادم و ندیمه نخواند، بلکه او را هاجر به معنای «پرواز و اوج» خواند.

او ما را به نام می‌شناسد، چرا که فرزندان‌ش هستیم و به دنبال ماست و برای یافتن‌مان، ما را فرا می‌خواند. آمین که به صدای او پاسخ گوییم.

پاسخ هاجر پر از درد بود، «من از نزد بانویم سارا می‌گریزم.» او دل‌شکستگی خود را در راستی با خدا مطرح کرد. او در قلب خود را به روی خدا نیست، دروغ نگفت، پنهان نکرد و با راستی پاسخ داد. در پس صدای خداوند که ما را به اسم فرا می‌خواند نامی دیگر برای هاجر نهفته بود: «کنیز سارا!» خدا او را به فروتنی فرا می‌خواند. در ابتدا نام او را صدا می‌زند «ای هاجر!» و بلافاصله او را به فروتنی دعوت می‌کند و تاثیر این فراخوانی آن است که هاجر نام سارا را باز به نام «بانوی من» خطاب می‌کند.

نامی که هاجر پس از باردار شدن، از یادش رفته و غرور چشمان او را کور کرده بود و ثمرات و تاثیرات این غرور، زندگی او را به بیابان و به دور از همه چیز و همه کس، پر از ترس و خطر کشانده بود. ولی اینک با یادآوری خداوند هاجر نیز خود را به یاد آورد.

خدا به هاجر به وسیله این نام یادآور می‌شود که «به یادآور کجا بودی؟ و به کجا می‌روی؟» برده و اسیر مصر و حال قسمتی از برکت خداوند برای ابراهیم. من و شما نیز امروز باید به یاد

بیاوریم که از کجا آمده‌ایم و به کجا خواهیم رفت؟ ثمره

مسیر زندگی ما به کجا ختم خواهد شد؟ ثمره مسیر

تربیت فرزندم با روش و شیوه خودم به کجا منتهی

خواهد شد؟ ثمره تصمیماتی که می‌گیرم به کجا

خواهد رسید؟ آیا به اینها اندیشیده‌ایم؟؟؟ مسیح

یادآور می‌شود انبیای دروغین و منحرف شدن

از مسیر خدا را از ثمرات‌شان ببینید. آیا مسیر من

در آینده با آنچه خداوند گفته همسو است؟ و یا

با قضاوت‌ها و جلال خودمان همراه است؟ و

یا مال‌دوستی؟ چرا که اگر مراقب نباشیم به

راحتی در مسیری بر خلاف اراده خداوند

گام خواهیم نهاد.

هاجر با راستی با خداوند روبرو شد و پاسخ

داد، نگفت: «گم شدم»، نگفت: «می‌خواهم

به مصر و گذشته‌ام برگردم» بلکه حقیقتی

که واقع شده بود را گفت. هاجر پاسخ داد:

«از نزد بانویم گریخته‌ام؛» او معترف بود چه کرده است؛ او در مورد آنچه کرده با راستی پاسخگو بود. این شروع ملاقات و هم‌مسیر شدن با خداوند است.

و سپس خدا به او می‌گوید: «برگرد.» به هاجر، فرزند او و نسل او وعده می‌دهد و برکت را همراه او می‌کند.

در مورد سهم هاجر صحبت می‌کند و او را به فروتنی و اطاعت فرا می‌خواند.

قبل از هر غرغر و شکایتی در نزد خداوند، به یاد آوریم که ما گناهکار هستیم. گناه و کاری که خود نسبت به خدا مرتکب شده‌ایم را پیش از هر چیز به یادآورده و پس از آن به رابطه با خدا و مسیر برکت خداوند برگردیم.

او ما را و نخواهد گذاشت و برکت خواهد داد، زیرا او نیز فرزندان گمشده خود را رها نخواهد کرد.

امروز با قلبی شکرگزار از تلخی‌ها روی برگردانیم و به سمت نور باز گردیم. بگذاریم نور او ما را رهبری کند.

چشمانی بینا برای دیدن آثار قدم‌های برای تک به تک شما عزیزان می‌طلبیم.

تیم بانوان اسمیرنا



خداوند! بیداری تو با کلیساهای این استان باشد و کلامت جاری تا در هر خانه‌ای از تو گفتگو کنند.

خداوند! برای ایمانداران این استان قدرت تو را می‌طلبیم، امروز صدای ایشان صدای آن ندا کننده در بیابان باشند که راه تو را هموار می‌سازند و نام تو را می‌خوانند. خداوند! ایمانداران خاموش را تو در خود شعله‌ور ساز.

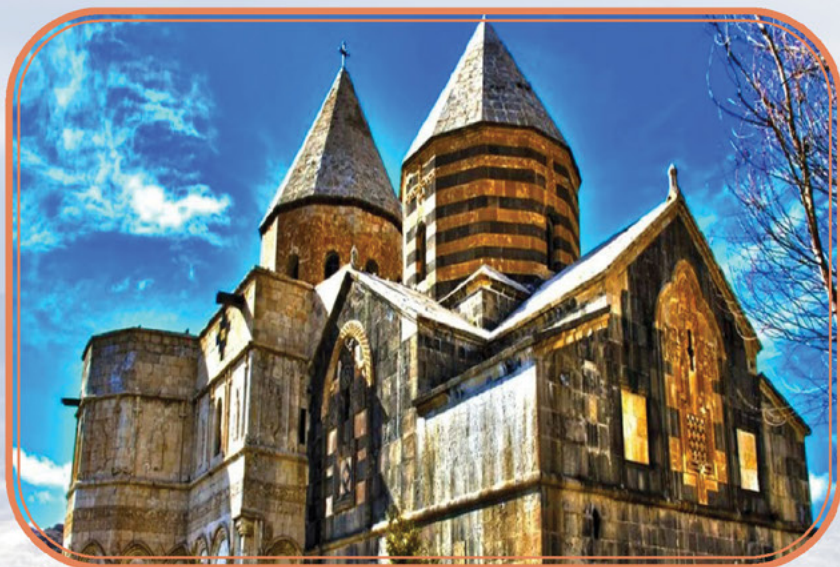
ای پدر آسمانی! پدران این سرزمین را تو مسح کن تا با محبتی از جنس تو فرزندان‌شان را پدری کنند. دل‌های خشک را پر از تازگی و طراوت خودت گردان و همچون باران بهاری ببار تا تازه شوند.

شفای تو ای یهوه رافا! بریزد بر تمام بیماران این استان. لمس کن پزشکان و پرستاران را تا در تو قوت یابند و تو را بیابند.

خداوند! کشورمان را به تو می‌سپاریم و اراده تو را در زندگی هموطنانمان می‌طلبیم.

تمامی دعاهايمان را با ايمان به اراده نیکو و محبت عظيتم، به حضورت می‌آوریم،

در نام پر جلال عیسی مسیح و با شکر و سپاس می‌طلبیم! آمین.



شروع شده و ادامه دارد، باشد که هر کدام از ما قدمی برای جلال نام تو در این کشور پهناور برداریم. دعا می‌کنیم تاریکی افکار را با نورت روشن گردانی.

خداوند! باشد که دل‌های سنگی در نام تو گوشتین گردد و پذیرای کلامت شوند تا زمین نیکو برایت باشند و از آنها میوه و ثمره‌های نیکو نمایان شوند، آمین چشم‌ها به تو باشد و بدانیم که تنها نیاز، ای خداوند! تو هستی.

از خودخواهی و خودمحوری‌ها رها شده و تو را مرکز زندگی قرار دهیم. توکل‌های انسانی را رها کرده و به تو که تنها نجات هستی توکل کنیم. باشد که قلب تک به تک فرزندان در این استان لمس شود، بشارت تو را شنیده و دریابند که تنها «در» و تنها «راه» تو هستی و با افکار و طریق‌های تو قدم برداشته همچنین تسلیم اراده و خواست تو باشیم.

تو در کلامت گفتی «من آب حیات هستم» پس می‌طلبیم تو فرزندان را از آب حیات پر سازی. تنها تکیه‌گاه تو هستی پس می‌طلبیم زندگی‌ها بر روی تو که صخره هستی بنا شود.

آری برکت‌های تو از اعلا بر این استان جاری باشد. فقر، بیماری و خشم هیچ حقی بر فرزندان این استان ندارند به نام قدوس عیسی مسیح و به اقتداری که به ما داده است فقر، بیماری و خشم را نهیب زده دور اعلام می‌کنیم زیرا خداوند ما

غنی از هر چیز، محبت مطلق و سلامتی کامل است همچنین آماده است تا تمام اینها را به ما عطا کند.

خداوند! قلبی پهنه، دلسوز و با حکمت به مسئولین و شهروندان بده تا بتوانند تو را خدمت کنند و در راه آبادی و تبدیل این استان قدم بردارند، همانطور که تو ما را تبدیل کردی. خانواده‌ها در تو و در تولد تازه، تو را پرستند.



از تک به تک شما عزیزان که با ما هم‌دعا هستید سپاسگزاریم و از شما دعوت می‌کنیم تا درخواست‌های دعای خود و حتی نام شهر و روستایی که در نظر دارید را از طریق راه‌های ارتباطی (در انتهای مجله) با ما در میان بگذارید.



تو را اعلام می‌کنیم بر شهرهای «ارومیه، خوی، نقده، اشنویه، مهاباد، پیرانشهر، بوکان، سردشت، ماکو، چالدران، تکاب، میاندوآب و...»

خداوند! شکر برای کشور پهناورمان «ایران» که هر استانش باز نعمات و زیبایی جلوه‌گر حضور تو است. شکر برای جای جای این کشور پهناور که با نگاه کردن به آن نام پرشکوه و عظمت نمایان است. شکر برای قلب‌هایی که برای کار تو گشوده شده و تو را پذیرفته است.

شکرت می‌کنیم برای جاذبه‌های این استان، طبیعت، رودخانه‌ها، کوهستان‌هایش و... شکرت برای دریاچه ارومیه و ای خداوند! از تو می‌خواهیم که همواره آن را از آب‌های بی‌کرامت پر سازی.

خداوند! شکر که امروز می‌توانیم در حضورت برای عزیزانمان در دعا بایستیم تا آنها هم طعم خوش نجات را بچشند.

شکرگزاری می‌کنیم برای تمام کسانی که در این استان تو را شناختند و از بند گناه و تعصبات و مذهب‌رهایی پیدا کردند.

بلی ای خداوند! تو پادشاهی، خدایی نیست جز تو. پادشاهی تو را بر این سرزمین اعلام می‌کنیم. زمین‌های کشاورزی این استان را برکت ده تا کشاورزان ببینند و بچشند که تنها برکت از آن تو هست.

خداوند! دعا می‌کنیم برای منابع طبیعی و گردشگری این استان تا در تو برکت یابند. خداوند! دشت‌ها را آبیاری و حاصلخیز کن. باشد که طبیعت این استان در تو شاداب و با طراوت شود.

ای پدر جان! مشکلات معیشتی، بیکاری و اقتصادی آذربایجان غربی را به حضورت می‌آوریم. آمین مردم این استان در تو برکت بیابند و افکار مسئولین در تو احیا بشود تا بتوانند برای رشد اقتصادی آذربایجان غربی تدبیر درست بیندیشند.

خداوند! ای پادشاه، ای پدر! می‌دانیم که کار عظیم تو در ایران



«از پیش و از پس احاطه‌ام کرده ای، و دست خویش را بر من نهاده‌ای.» مزامیر باب ۱۳۹ آیه ۵

یهوه صباوت خدای لشکرها ارثی از زنان و مردان دعا را در سراسر دنیا از هر قوم، ملت و زبان رهبری می‌کند و عیسی مسیح امروز ما را کلیسا می‌خواند و می‌فرستد تا برکت را به استان «آذربایجان غربی» و تمامی نقاط این استان، شهرها و روستاهایش اعلام کنیم.

ای پدر آسمانی، ای خداوند سرمدی! با شکرگزاری به حضور تو می‌آییم، شکر برای فیض عظیم تو و برای محبت روی صلیب. تو را حمد و سپاس می‌گوییم برای محبت بی‌کرامت، برای فرصتی که ما را لایق می‌دانی تا تو را پدر بخوانیم. نور و روشنایی



دنبشته‌های دور و نزدیک

خداوند، عیسی سلام! به اندازه انتهای اعداد دلتنگم. دلتنگی عجیبی که مثل تشنگی می‌مونه. تشنه عیسی تشنه یک چیکه آب از سوی تو.

می‌دونم تو کنار می و همین الان داری بهم لبخند میزنی اما من فرسنگ‌ها از تو فاصله دارم چون دارم لابلای زمان با مشکلات و رنج‌های دروغین و موقت این دنیا می‌جنگم. برای حل مشکلات این دنیا دست و پا می‌زنم و هر روز صدای تپش قلبم را می‌شنوم که کندتر و کندتر میشه و جسم خسته و خسته‌تر. می‌دونم راه نجاتم چیه. راه نجاتم اینه که باید این دنیا را با تمام رنج‌ها، گره‌ها و ناکامی‌هاش به تو بسپارم چون تو خدای اعجاز و نوری در تاریکی هستی.

خدایی که هرگز دیر نمی‌کنه و شفا دهنده و معجزه گر هست. خداوند، عیسی! منو ببخش که بیشتر اوقات با فکر انسانی و ناقص خودم جلو می‌رم. خداوند! الان و در این لحظه روح القدس را بار دگر بر جسم و جانم بریز تا دوباره در تو تازه بشم. به نام پدر، پسر، روح القدس، آمین.

دختر مریم

مسیح عزیزم! صدای تو طنین آرامشه، صدایی که روح و جانم رو تازه می‌کنه، صدایی که قلبم رو نوازش و بیدار می‌کنه.

اراده تو بهترینه. بارهامو به دستای تو می‌سپارم چون در تو امنیت هست.

بر زندگی و افکارم قدم بگذار چون حضور تو خوشبوتر و بهتر از تمام عطرهای بهاری هست، دل انگیز و دل نواز.

آرام جانم و آرام قلبم تویی، ای مسیح زنده.

دختر الناز

خدای عزیزم

من همیشه آن دختر سرکشی بودم که به حرف‌های گوش نکردم تو دختری مطیع می‌خواستی و من اون بودم که از پنجره نگاه خود، دنیا رو می‌دیدم.

تو مرا در لباس سفید می‌دید و حال زندگی من در رنگ‌ها و نقش‌ها خلاصه می‌شد. می‌دانم که دختر سرکشی بوده‌ام و به هیچ کدام از حرف‌های گوش نکرده‌ام، اما تو مرا دوست داشتی به من محبت کردی و مرا از دل تمام تاریکی‌ها و رنگ‌های این دنیا نجات بخشیدی تو چه مهربانی.

تو با تدبیرهای حکیمانه‌ات زندگی مرا عوض کردی، هنگامی که صد رنگ بودم مرا یک رنگ ساختی، هنگامی که ناتوان بودم توانایی بخشیدی، هنگامی که تنها بودم تو یار و پناهگاهم شدی، نوازشم کردی و در آغوش امن خودت قرارم دادی؛ خدای مهربانم ای مونس و ای یار من ای عشقم و ای جان من حال می‌دانم که می‌دانی همان دختر سرکش و مغرور که رنگ‌ها را دوست می‌داشت، مطیع تو شده چون لمس کرده و چشیده محبت و مهربانی و نوازش پدرانه تو را، تو آمیختی با تار و پود وجودم، تو با اعجاز مهرت بر قلبم نشستی تا وارث محبت باشم تو مرا به آغوش کشیدی تا تنهایی‌ام در لابه‌لای روح پر جلال فراموش شود و من در تو گم شدم، محو شدم، مُردم و در تو دوباره زنده شدم و تا ابد در تو زندگی خواهم کرد.

ای خدای من دوستت دارم.

دختر سلش

سپاسگزارم برای حضورت.
سپاسگزارم برای بزرگیت.
سپاسگزارم برای مهربانیت.
سپاسگزارم برای بودنت.
سپاسگزارم برای رحمتت.
سپاسگزارم برای بخشندگیت.
سپاسگزارم برای تمام خوبی‌هات.
عیسی جان دوست دارم.

دختر زینب

دنبشته‌های اینترنتی

دنبشته‌های اینترنتی

دفترم را گشودم تا نامه‌ای به پدر بنویسم
قلم در دست، قلم پر از عشق
و زبانم پر از کلمات
خودکارم پر از جوهر...

برگ برگ دفترم را ورق زدم تا برگه‌ای سفید یابم.
دفتر نامه‌هایی به تو ای پدر چقدر پر بود!
سری تکان داده و کلمات را قورت دادم.
از چه عشقی می‌خواهم بنویسم؟!
دفترم حکایتی دگر دارد...

با عشقی وصف ناپذیر از لمس او شروع کرده بودم اما برگ به برگ که جلو می‌رفتم کلمات عاشقانه جایش را به برنامه‌ریزی‌ها داده و یک سری از ارقام و اعداد مالی گوشه کنار دفتر بود.
سری تکان دادم...

چطور با تو شروع کرده بودم؟

حتی لیستی برای خرید خانه هم لابلای برگ‌ها دیده می‌شد. مابین صفحاتی که نامرتب کارهای روزانه یادداشت شده بود درخواستهایی هم از پدر طلبیده بودم ... تگاهی به آسمان انداختم... و آهی از سر شرمندگی کشیدم.

تو چقدر بی‌وقفه مرا برکت می‌دادی، منم چه آسان دستانم را از دستان بیرون کشیده بودم.
مرا ببخش...

اشک‌هایم سرازیر شد...

چطور با روح شروع کردم و با جسم می‌خواهم ادامه دهم.

با تمام قدرت از جایم برخاستم تا دفتری تازه بیابم.
اما نه، یک تصمیم بهتر!

در ادامه صفحات می‌نویسم تا یادم بماند که چه آسان دفتر رابطه با تو به لیست درخواست‌ها تبدیل می‌شود.
می‌نویسم...

سلام پدر! من به تو بدهکارم.

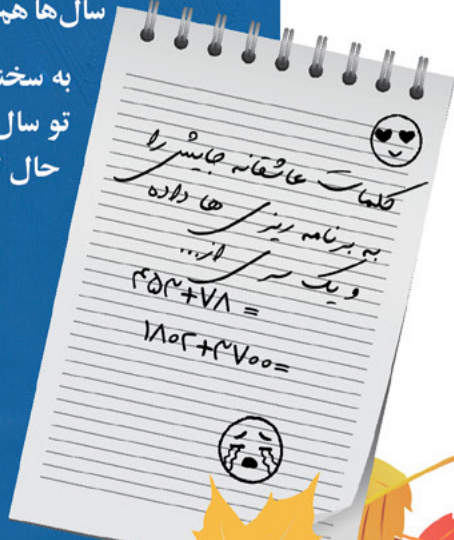
سال‌ها هم گوش دهم باز هم گوش سپردن

به سخنانم را بدهکارم...

تو سال‌ها مرا شنیدی!

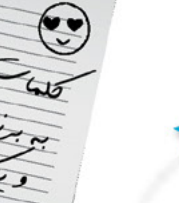
حال تو سخن بگو تا من بنویسم...

دختر المیرا



عیسی جان! ای تنها بهانه برای نفس کشیدنم! عیسی، می‌دانی که در فکر و زندگیم خودم را تنها می‌دیدم و در تنهایی‌هایم ترس‌ها و دردها آمد و پناه هم گرفت و هر چیز شد و ترس‌ها در من قدرت بیشتر می‌گرفت و پر از استرس و اضطراب و زخم‌ها شدم و دیگر امیدی به پناهگاه‌های ساخته ذهنم نبود تا اینکه تو آمدی در قلبم. وقتی تو آمدی طعم آزادی را چشیدم، دیدم تنها نیستم بلکه تو با منی و مرا از ترس و استرس‌ها رهایی بخشیدی. چون تو با منی کیست بر ضد من؟ تو پناهگاه امن من هستی، تو سردار لشکرها هستی که برای نجات من از نگرانی‌ها می‌جنگی. تنها محتاج تو هستم چون تو مرا نجات بخشیدی.

دختر سیمه

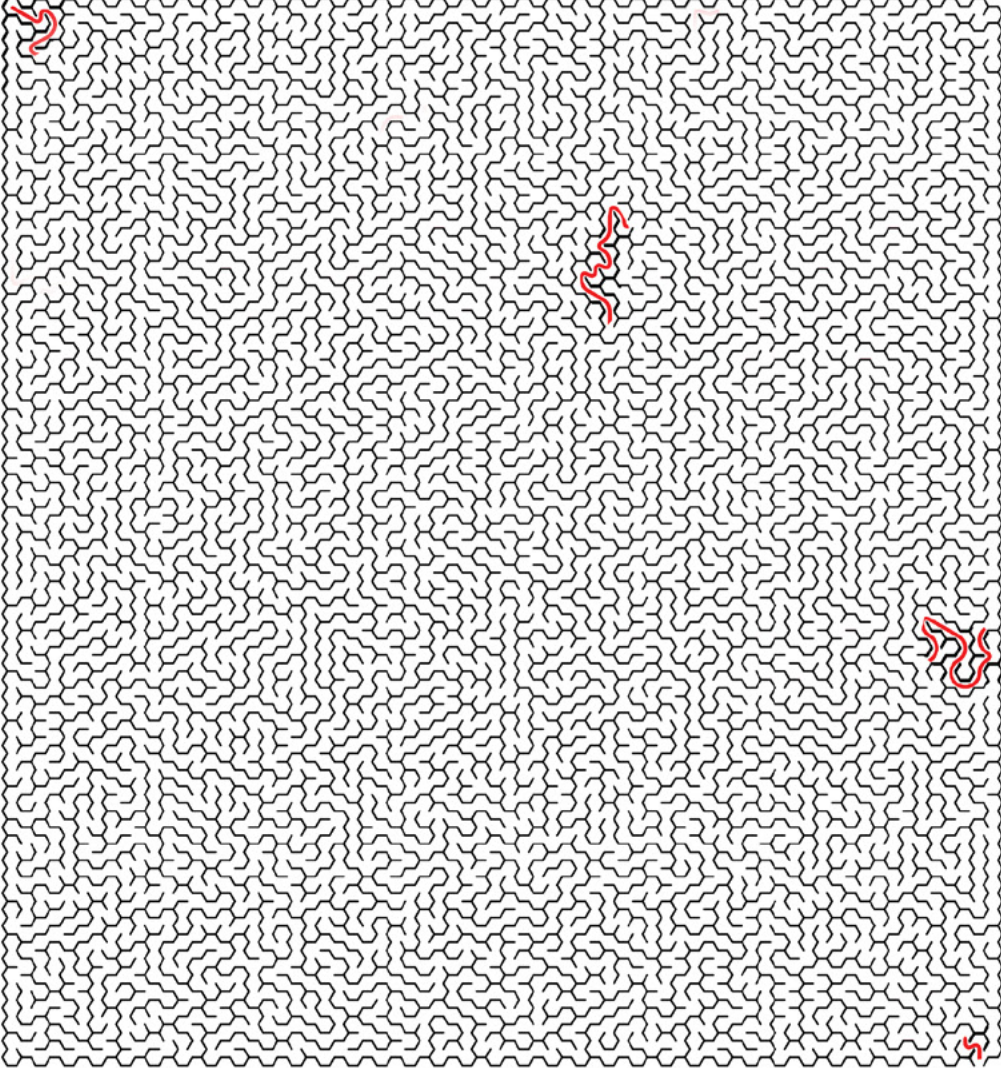


راه را بیابید...

عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی آید. اگر مرا می شناختید، پدر مرا نیز می شناختید؛ اما پس از این او را می شناسید و او را دیده اید.»
یوحنا ۱۴: ۶ - ۷



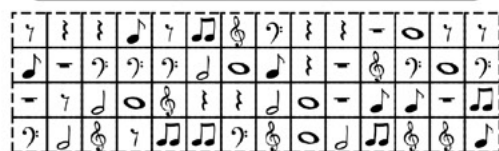
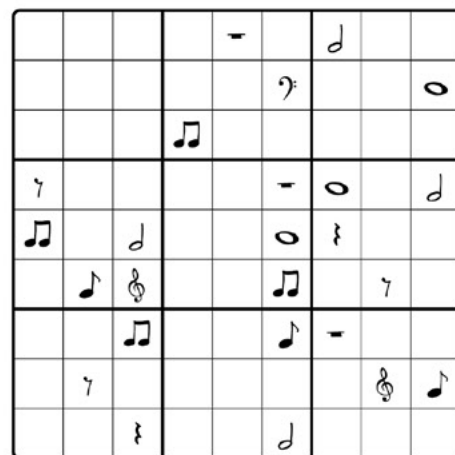
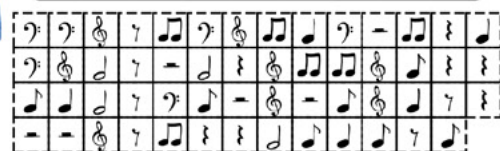
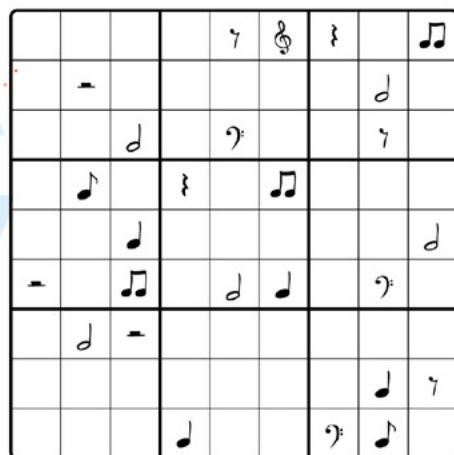
شروع



پایان

سودو کو به صورت شکل

علامت های موسیقی نباید در هر ردیف یا ستون و حتی در مربع های کوچک تکرار شوند.



پاسخ جدول شماره ۱۱۳

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ک	و	ز	ا	ن	م	ت	ی			
ع	ر	د	ا	ی	د	ت	ر	س		
ش	و	ف	ا	ر	و	ی	د	ا		
ن	ن	ن	ی	ا	و	ا				
ش	ب	ا	ت	ب	س	س	خ	ن		
ا	ا	ی	و	ر	م	پ	ا			
ه	ن	د	ک	ا	ج	ا	ر	ب		
ک	ب	و	ت	م	ن	ک	ی	د		
م	ر	ک	ا	ب	ن	ا	و			
ب	د	ر	ش	ر	د	ن	و	ح		

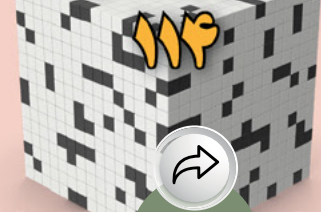


افقی

- ۱- همه - نفس - خانه - تردید.
- ۲- راه ورود - نامی مردانه و به معنی رشد و صعود - قلزی است.
- ۳- یک فیلم ایرانی - شعر می گوید - نظر.
- ۴- زمان - آب بند - چه وقت؟ - نوعی خاک.
- ۵- از صفات خداوند و به معنای خدای خدایان.
- ۶- حرف همراهی - عددی است - پیامبر در دل ماهی.
- ۷- جرم آسمانی - زمان در بوکس.
- ۸- معجزه در قنای جلیل.
- ۹- رودی در مصر - حرف مفعولی - پسوند شباهت - لجبازی و اصرار بیهوده.
- ۱۰- جامی معروف - کوزه سفالی - از اناجیل - نمونه خروار است.
- ۱۱- در کتاب لاویان باب ۷ به نخوردن آن اشاره دارد.
- ۱۲- همسر بوغز - سوپ وطنی - باب روز - چوب خوشبو.
- ۱۳- سخن خنده دار - روز بعد - از مایعات خوراکی.
- ۱۴- عملی در ریاضی - افترا - امر به زیستن.

جدول شماره

۱۱۴



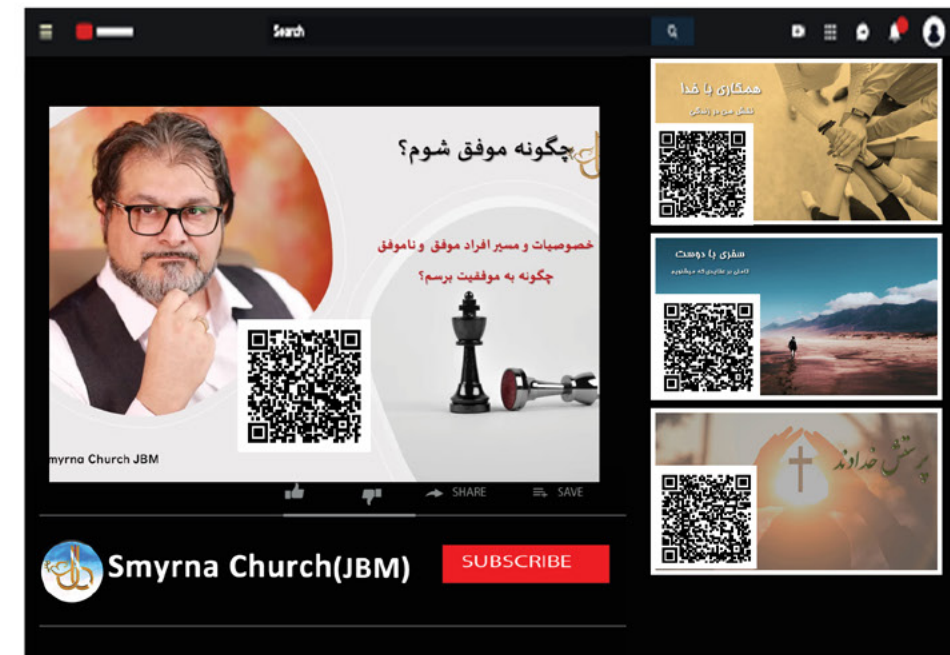


شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.
@smyrna_church_jbm



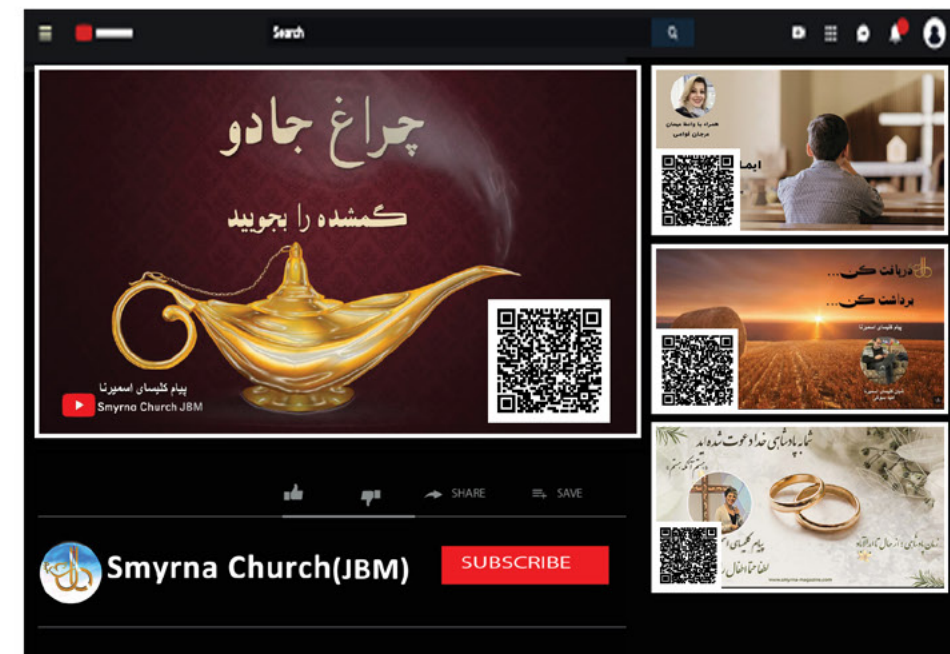
گفتمان

برای تماشای گفت‌وگوهای می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفت‌وگوها رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفت‌وگوها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راههای ارتباطی مطرح کنید.



موقعه

موقعه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسه رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موقعه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.

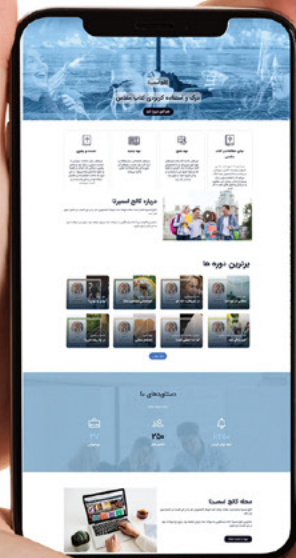


کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.



در نسخه دیجیتالی مجله فرهنگ و هنر اسمیرنا کافیت روی آدرس‌ها کلیک کنید تا به طور مستقیم وارد شوید.

کالج اسمیرنا



انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد.

تمامی این خدمت‌ها تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.

(+1) 770 268 91 76
(+1) 469 793 96 88
(+90) 534 269 75 45

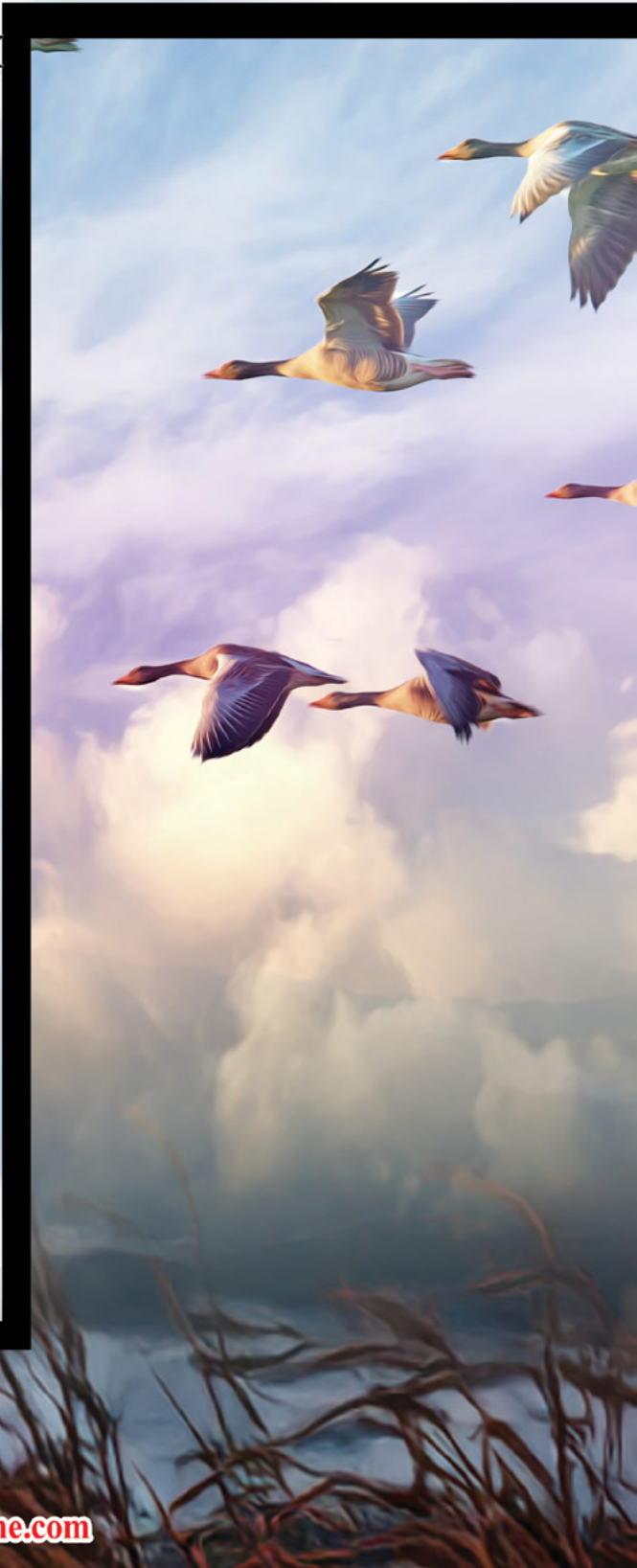
smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

برای دریافت نسخه دیجیتالی و چاپی کتاب مقدس

با ما تماس بگیرید

برای دریافت نسخه چاپی کتاب مقدس و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید





www.smyrna-magazine.com

Copyright©2025 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Persian that promotes the biblical faith and Iranian Christian culture

please contact with us by : (+1) 770 268 91 76 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45

سفر